

بسمه تعالی

اصول عقائد

بهمن ۱۳۸۷

توحید

تعریف توحید:

توحید در فرهنگ اسلامی ، معنای بلند و گسترده ای دارد:

توحید یعنی : ایمان به یگانگی خداوند.
توحید یعنی : نفی هوس ها، کسی که هوا پرست است ، از مدار توحید خارج است.
توحید: یعنی خط بطلان کشیدن بر تمام افکار التقاطی و رد تمام ایسم ها و مکتب هایی که از مغزهای بشری برخاسته است.
توحید یعنی : قطع تمام روابطی که سبب سلطه و سرپرستی بیگانگان است.
توحید یعنی : نفی فرمان کسی که دستورش با دستور خدا هماهنگ نباشد.
توحید یعنی : قبول رهبری کسانی که خدا رهبری آنان را امضا کرده است.
توحید یعنی : نق نزدن به دستورات خدا، تسلیم بودن و بندگی در پیشگاه او.
توحید یعنی : سرکوبی بت های درونی و بیرونی ، بت عنوان ، بت مدرک ، بت مقام ، بت مال ، تا هیچ يك از آنها ما را از مدار حق و پیروی از راه حق باز ندارد.
توحید یعنی : آنچه مرا به قیام وا می دارد خدا باشد و آنچه مرا به سکوت فرا می خواند رضای خدا باشد.

راه های خدانشناسی:

الف) خدانشناسی از راه نظم و هماهنگی :

بهترین و ساده ترین دلیل توحید، نظم و هماهنگی عجیبی است که بر موجودات جهان حاکم است. آیات قرآن نیز همواره ما را به شناخت شگفتی های طبیعت و تفکر و تأمل در آیات عظمت خداوند دعوت کرده است .

برای همه قابل فهم است که وجود نظم میان اجزای يك ساختمان ، مقاله های يك كتاب و سطرهای يك نامه بهترین دلیل بر یکی بودن سازنده و نویسنده آن است. اگر سه نفر نقاش در کنار هم مشغول کشیدن تصویر يك خروس شوند، یکی سر خروس ، دیگری شکم آن و سومین پایش را بکشد، بعد ما این سه ورقه را از سه نقاش بگیریم و به هم پیوند دهیم ، هرگز نقش سر و شکم و پا که از سه نقاش است با یکدیگر هماهنگ نخواهد بود.

شما هنگامی می توانید نفس بکشید که برگ درختان مسئولیت خود را انجام دهند و آب اقیانوس ها تمیز باشد؛ تمیز بودن آب اقیانوس ها به پاکسازی آنها از مردارهای دریایی بستگی دارد و این نهنگ ها هستند که در دریا این مسئولیت مهم را انجام می دهند، پس در نفس کشیدن ما برگ ها ، نهنگ ها و... مشارکت دارند.

در نظام هستی ، ضعف ها با قدرت ها، حمله ها با دفاعها و خشونت ها با عاطفه ها چنان به هم آمیخته اند که انسان را مبهوت می کند و در مجموع، نظام هماهنگی را به وجود آورده است.

آیا تاکنون اندیشیده اید که :

چگونه ضعف نوزاد با قدرت و حمایت والدین او جبران می شود؟! چگونه پرتاب سنگ های بزرگ آسمانی با استقامت فضای ضخیمی که در اطراف زمین است جبران و مشتعل می شود؟ چگونه خشونت و قاطعیت مرد با مهر و عاطفه زن که با هم زندگی می کنند و یکدیگر را تعدیل می کنند هماهنگ است ؟ شما دادوستدهای قهری و طبیعی را که در آفرینش نهفته است ، مطالعه کنید تا دریابید که چگونه تناسب و هماهنگی دقیقی در آنها به چشم می خورد. اگر زمین سفت و سخت بود،

برای کشاورزی و حفر چاه و ساختمان سازی و برای دفن اموات و مواد زاید چه می کردیم؟ اگر سست و شل بود، چه می کردیم؟!

پس وقتی ما ارتباط بین اجزا هستی را می بینیم و درک می کنیم پی به خالق آن می بریم.

ب) خدانشناسی از راه نشانه ها:

قرآن در آیات بسیاری عبارت ((و من آیاته)) را تکرار می کند. تا بدین وسیله به ما اعلام نماید که این همه نظم و هماهنگی ، هرگز نمی تواند تصادفی به وجود آید.

اکنون به ذکر برخی از نشانه های الهی در طبیعت و در وجود خود می پردازیم. بدیهی است که این نشانه ها ما را به وجود خداوند متعال رهنمون می گردد. (سنریمه ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق) (فصلت/۵۲)

۱- نشانه های خدا در طبیعت:

آیا هیچ گاه در مورد کوه ها فکر کرده ایم؟ کوه ها، آب برف و باران را در خود ذخیره می کنند، زلزله را مهار می نمایند، طوفان های تند را مهار می کنند. کوه در لطافت هوا نقش دارد، سنگش برای ساختمان و معادنش برای رفع نیازهای بشر استفاده می شود. خورشید به زمین نور می رساند و اقیانوس بخار آب را به بالامی فرستد، سپس جاذبه زمین آن را پائین می کشد و باران می بارد. ریشه درختان ، مواد غذایی را جذب نموده ، به برگ ها می رساند، برگ نیز نور خورشید را جذب نموده ، به ریشه می رساند. آیا این هماهنگی ها دلیلی بر حکومت یک قدرت بی نهایت و مدبر نیست؟

۲- نشانه های خدا در آفرینش حیوانات:

بین کف پای شتر و صحراهای پر از ریگ و خار که شتر در آن جا زندگی می کند، تناسب وجود دارد. از آنجا که شتر حیوان باربری است ، دارای گردنی بلند و قوی است که همانند یک اهرم عمل می کند. اردک نیز چون می خواهد در آب شنا کند، پر و بالش چرب است تا آب به پوست بدنش نرسد.

۳- نشانه های خدا در وجود انسان :

در خصوص (چشم) قرآن می فرماید: (الم نجعل له عینین) (بلدا/۸) آیا ما دو چشم به انسان ندادیم؟ اگر در ساختمان چشم خود دقت کنید، به این نتیجه می رسید که حتی پیشرفته ترین دوربین ها با آن قابل مقایسه نیست. دوربین های پیشرفته سنگین هستند و چشم بسیار سبک. دوربین ها مرتب باید فیلمشان تعویض شود و چشم نیازی به تعویض فیلم ندارد. دوربین ها باید تنظیم شوند و چشم به صورت خودکار تنظیم می گردد. خداوند برای چشم شش نوع وسیله حفاظت قرار داده است ، محافظی در داخل چشم به نام اشک ، از آنجا که چشم از پشه ، ساخته شده و نگهداری پشه با آب شور ممکن است ، اشک چشم نیز شور است. محافظ دیگر مژه است ، محافظ سوم پلک ها هستند. محافظ چهارم ابروها و محافظ پنجم خطوط پیشانی است که از ورود عرق به چشم جلوگیری می کند. آخرین محافظ، بینی و استخوان های اطراف چشم هستند که چشم را در درون خود چون صدفی قرار داده ، از آن حفاظت می کنند. چگونه ساختمان دستگاه عکس برداری چشم با نور هماهنگ است و عدسی چشم در برابر نور بیشتر به طور خودکار، تنگ و در نور کمتر باز می شود و پلک ها و ابروهای سیاه و زیبا نور را تعدیل می کند و به دستگاه می رساند؟ چگونه چشم با آب شور و دهان با آب شیرین مخلوط و مزه آب ها با ساختمان دهان و چشم تطبیق می کند. زبان. عضو کوچکی که وظایف بزرگی به عهده دارد. هم در چشیدن مزه و طعم غذا و هم در بلعیدن آن ، انسان را کمک می کند و بالاتر از همه نقش آن در سخن گفتن است که با گردش دقیق خود، حروف و صداهای مختلف را ایجاد کرده و با سرعت مناسب ، کلمات و جملات را ادا می کند. لب ها، قرآن می فرماید: ای انسان! ما به تو یک جفت لب دادیم. بین دو لب ، دهان قرار دارد و ما انسان ها از طریق دهان می مکیم ، می آشامیم و می خوریم. نفس می کشیم ، گازگرنیک خارج می کنیم و حرف می زنیم. راستی اگر طراحی این همه کار با کارشناسان ما بود چه می کردند؟! شاید سر ما را پر از سوراخ و دودکش می کردند تا بتوانیم کارهای مذکور را انجام دهیم! بینی. بینی در یک نفس کشیدن سه کار می کند؛ غبار هوا را می گیرد، هوای سرد را گرم هوای خشک را مرطوب می کند، در غیر این صورت ریه آزرده می گردد. گوش. هماهنگی موجود بین گوش و امواج نشانگر آن است که خالق گوش و امواج یکی است. چین و چروک گوش ما را در شناخت جهت صدا یاری می دهد. شیر مادر. خالق کودک و خالق شیر در سینه مادر یکی است ، چون به تناسب پیدا شدن نوزاد شیر هم در پستان مادر به وجود می آید. جایگاه و منبع شیر، روی سینه مادر و زیر دو چشم مادر قرار دارد. نوزاد با دو دست مادر، حمایت می شود، کودک بر روی قلب مادر قرار می گیرد و با آهنگ قلب مادر که مدتی نیز در رحم او با آن مانوس بوده ، شیر می مکد. شیر مادر از تولید به مصرف است ، بدون هیچ گونه سر شیشیه و قیف و صافی ، استفاده می شود، به گرم کردن و سرد کردن نیاز ندارد و تمام ویتامین های مورد نیاز کودک در آن ذخیره شده است. و بالاخره ، چنانچه در بدن انسان فقط استخوان رشد می کرد، ولی عضلات رشد نمی کردند، چه پیش می آمد. اگر سر انسان بزرگ می شد ولی گردن او رشد نمی کرد چه می شد؟! اگر چانه ثابت بود و سر متحرک ، آیا غذا خوردن و صحبت کردن براحتی الان میسر بود؟ اگر آب دهان زیاد تولید می شد، مرتب چکه می کرد و اگر تولید آن کم می شد، به تاملین آب دهان نیاز داشتیم. آری ، هستی و نظم حاکم بر آن نشانه روشنی بر وجود خدا و یکتایی اوست. البته همان گونه که تفکر در هستی و عجایب خلقت خویش ، هر انسان با انصافی را به وجود خدا رهنمون می گردد، ذکر و یاد نعمت های بی شمار الهی نیز انسان را عاشق خدا می کند و این سخن خداست به حضرت موسی (ع) که فرمود: مردم را عاشق من کن ، موسی (ع) پرسید: چگونه؟ فرمود: نعمت های مرا برای آنها بازگو کن. گاهی نبودن برخی نعمت ها نعمتی به حساب می آید، مثلا اگر نوزاد از نعمت عقل برخوردار بود، هنگامی که مادر برای نظافت او فنداقه اش را باز می کرد، نوزاد خجالت می کشید. گاهی تلخی ها عامل رشد و هوشیاری است ، بعضی اوقات ، داغشدن زیرپای انسان موجب می گردد که او حرکت

کند و الا سر جای خود می ماند. البته علم ما نسبت به جهل ما همچون قطره ای در دریاست ، زیرا در جهان میلیون ها اسرار شگفت وجود دارد که هنوز علم انسان به آنها نرسیده و حقایق آن را کشف نکرده است. روزی جوانی که با خواندن چند کلمه درس مغرور شده بود، به من گفت : چرا نماز صبح دو رکعت است ؟ گفتم : نمی دانم ، حتما دلیلی دارد ولی لازم نیست دلیل تمام دستورات خدا برای ما آن هم همین امروز روشن باشد. اساساً گاهی دستور فقط جنبه تعبدی و اطاعت دارد و برای این است که ما تسلیم حق باشیم . مثلاً قرآن می فرماید: ماموران جهنم نوزده نفرند، سپس می فرماید: انتخاب این عدد تنها برای آن است که ببینیم چه کسی اعتراض می کند که چرا لااقل بیست نفر نیستند. (مدثر/۳۰) یا در جای دیگر قرآن می خوانیم : قبله مسلمانان عوض شد تا ببینیم چه افرادی در جابه جا شدن قبله دنیا له رو پیامبرند و چه کسانی بهانه جویی می کنند و نق می زنند. (و ما جعلنا القبلة التي كنت عليها الا لنعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب علي عقبيه) (بقره/۱۴۳)

مگر در قرآن نیامده که فرمان ذبح اسماعیل به پدرش حضرت ابراهیم داده شد، تا ببینیم که در راه ما چقدر فداکاری می کند؟ (صافات/۱۰۵) سپس به آن جوان گفتم: همان گونه که در عالم ماده يك سري فورمول هايي است که اگر در آنها دقت نشود، نتیجه مطلوب گرفته نمی شود، در عالم معنویات نیز ممکن است برای رشد و سعادت ابدي ما فرمول هايي وجود داشته باشد که اگر آنها را مراعات نکنیم به نتیجه نمی رسیم. اگر به شما گفتند: در فاصله صد قدمي گنج است ، شما اگر صد و ده قدم بروید، هر چه هم زمین را بشکافید چیزی پیدا نمی کنید، باید مراعات همان مقدار بشود که به ما دستور داده شده است. در شماره گیری تلفن ، اگر يك شماره کم و زیاد شود، با آن محل یا شهري که منظور شماست تماس برقرار نمی شود. کلید در منزل ، یا سوئیچ ماشین ، اگر يك دندانه آن کم و زیاد یا ناقص باشد، در باز نمی شود و ماشین روشن نمی گردد. ما نیز جز از راه تسلیم در برابر وحی ، نمی توانیم به همه کمالات برسیم.

ج) جبران کمبودها در آفرینش:

یکی از راه های خداشناسی، دقت در این مطلب است که خداوند چگونه کمبودها را جبران می کند. مثلاً وقتی که بدن انسان زخم می شود و خون از آن خارج می گردد، خداوند بدن را به گونه ای آفریده که با خوردن آب و غذا، خون سازی می کند، استخوان شکسته را ترمیم و بدن ضعیف شده در اثر بیماری را تقویت می نماید. باران آلودگی ها و گرد و غبارها را می زداید و هوا را با صفا و لطیف می سازد. آب های آلوده و کثیف به زمین فرو می رود و خاک همانند اسیدی که پشم را می سوزاند، میکروب ها را از بین می برد و مجدداً از زمین آب زلال می جوشد. برگ درختان ، اکسیژن مصرف شده توسط انسان ها و حیوانات را جایگزین می کند. ضعف کودک ، با حمایت و محبت مادر جبران می شود. مصیبت ها با فراموشی ، سبک و قابل تحمل می شود.

د) خداشناسی از راه فرض خلاف :

یکی دیگر از راه های خداشناسی که در قرآن یافت می شود، فرض خلاف است . بدین معنا که ما در اطراف خود با واقعیتهای زیادی مواجه هستیم ، اکنون زمان و مکانی را تصور کنیم که این واقعیت ها وجود نداشته باشد، در آن صورت چه چیزی اتفاق می افتد و ما باید چه کنیم ؟ حرکت زمین ، به گونه ای تنظیم شده است که شب و روز را به وجود می آورد، حال زمانی را تصور کنید که همیشه شب باشد. در چنین وضعیتی ما چه می کردیم ؟ (ان جعل الله علیکم اللیل سرمدا) (قصص/۷۱) هم اکنون زمین در زیر پای انسان مانند گهواره ای آرام است ، (والارض فرشناها فنعم الماهدون) (ذاریات/۴۹) فرض کنید اگر با شدت در حال حرکت بود آیا افراد می توانستند بر روی آن راه بروند و زندگی کنند؟ (لانشأ نخسف بهم الارض) (سبا/۹) اکنون با حفر قنات و چاه به آب گوارا می رسیم ، اگر آب ، به اعماق زمین فرو رود چه کسی برای ما آب فراهم خواهد ساخت ؟ (ان اصبح ماوكم غورا) (ملک/۳۰) اکنون آب شیرین در دسترس ماست ، اگر آبها تلخ و شور شود چه می کنیم ؟ (لو نشأ جعلناه اجاجا) (واقعه/۷۰) شما درختان را سبز و خرم می بینید، اگر همه آنها هیزم خشک بودند چه می شد. (لو نشأ لجعلناه حطاما) (واقعه/۶۵) اگر ما حافظه خود را از دست بدهیم و حتی نشانی منزل خود را فراموش کنیم چه خواهیم کرد!؟

ه) خداشناسی از راه مقایسه:

خداوند در قرآن ، پس از بیان نمونه هایی از آفرینش الهی می فرماید:

این آفریده خداست ، شما هم به من نشان دهید که غیر خدا چه آفریده اند؟! (قل من ينحیکم من ظلمات البرّ و البحر) (انعام/۶۳) چه کسی شما را از تاریکی های خشکی و دریا نجات می دهد؟ (امن يجیب المضطرّ اذا دعاه و یكشف السوء) (نحل/۶۶) چه کسی افراد گرفتار و درمانده را جواب می دهد؟ (اله مع الله ...) آیا با خدا معبودی دیگر است ؟ (انتم تزرعونه ام نحن الزارعون) (واقعه/۶۴) آیا شما دانه های بذر را کشت می کنید یا ما آن را کشت می کنیم ؟ ای انسان ! تو از خاک چه چیزی می توانی بیافرینی و به وجود آوری؟! تو می توانی از خاک خشت ، آجر و یا سرامیک بسازی ، اما خداوند از خاک صدها نوع گل ، میوه ، درخت و برگ و... خلق می کند. و بالاتر از همه او از خاک انسان می آفریند. (فتبارک الله احسن الخالقین) (مومنون/۱۴)

سوال:

۱- راه های خداشناسی چیست؟

۲- یکی از راه های خداشناسی را توضیح دهید.

عدل

چرا عدل از اصول است؟

با اینکه خدا صفات زیادی دارد - از قبیل رحمت، حکمت، قدرت، خالقیت، علم و... - چرا تنها عدل از اصول دین شمرده شده است؟

پاسخ: این انتخاب، هم ریشه تاریخی دارد و هم ریشه سیاسی.

ریشه تاریخی آن به قرون اولیه اسلام بر می‌گردد. آن گاه که گروه کوچکی از مسلمانان - فرقه اشعری - عادل بودن خدا را لازم نمی‌دانستند و می‌گفتند: هر کاری که خدا خواست و انجام داد همان درست است، گرچه از نظر عقل از کارهایی باشد که مسلماً قبیح و زشت و ستم محسوب شود! مثلاً می‌گفتند: اگر خداوند امیرمؤمنان علی علیه السلام را به دوزخ و قاتل او - ابن ملجم - را به بهشت برد مانعی ندارد. ولی ما این منطق را نمی‌پذیریم و طبق منطق عقل و آیات قرآن می‌گوییم تمام کارهای خدا حکیمانه است و هرگز کاری که ظلم و قبیح باشد از او سر نمی‌زند. البته خدا بر هر کاری قدرت دارد، اما کار خلاف حکمت نمی‌کند؛ چنانکه ما قدرت داریم چشم خود را کور کنیم ولی چنین نمی‌کنیم چون این عمل، حکیمانه نیست، پس استفاده از قدرت مربوط به آن است که عمل با عدل و حکمت و وعده‌های قبلی هماهنگ باشد. خدایی که وعده داده است مؤمنان را به بهشت و فاسقان را به دوزخ برد اکنون اگر خلاف کند، خلف وعده می‌شود و این عمل، قبیح است و هرگز خداوند کار زشت نمی‌کند. ما که می‌گوییم: خدا ظلم نمی‌کند قدرت او را محدود نکرده‌ایم بلکه این حکمت است که موجب می‌شود قدرت در جای مناسب به کار گرفته شود. و اما ریشه سیاسی آن به دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس برمی‌گردد، آنها برای آن که با اعتراضات و شورش‌های مردمی مواجه نشوند، این گونه تبلیغ می‌کردند که همه چیز به خواست خداست و کسی حق ندارد در برابر اراده خدا حرفی بزند. اگر ما حاکم شده‌ایم به خواست خدا بوده و کسی حق اعتراض ندارد، زیرا آنچه بر جهان حاکم است جبر است و انسان هیچ اختیاری ندارد و این جبر مورد رضایت خداست و چون رضای خدا در آن است پس هرکاری که او انجام دهد عدل است. در واقع این نظریه پشتوانه سیاسی خوبی برای بنی‌امیه و استمرار حکومت و ریاستشان بود.

عدل و قسط

هرچند عدل و قسط معمولاً در کنار یکدیگر ویا به جای یکدیگر بکار می‌روند اما تفاوت‌هایی نیز با هم دارند و موارد کاربرد متفاوتی پیدا می‌کنند. گاهی عدل در برابر ظلم به کار می‌رود و قسط در برابر تبعیض. گاهی قسط را در تقسیم عادلانه به کار می‌برند، اما عدل اعم از تقسیم عادلانه و هر کار عادلانه دیگر است. گاهی عدل در مورد حکومت و قضاوت به کار می‌رود و قسط در مقام تقسیم حقوق.

ریشه‌های ظلم

ما با نیروی عقل و اندیشه‌ای که خدا به ما عنایت کرده، خوبی‌ها و بدی‌ها را درک می‌کنیم و می‌فهمیم که ستم، بد و عدالت خوب است و معتقدیم خدا کار قبیح نمی‌کند و ظلم و ستم در او نیست زیرا تمام ظلم و ستم‌هایی را که در انسان مشاهده می‌کنیم از یکی از منابع زیر سرچشمه می‌گیرد:

۱- جهل: گاهی جهل و نادانی ریشه ظلم است، مثلاً کسی که نمی‌داند نژاد سفید و سیاه با هم فرقی ندارد، به خیال برتری، به سیاه پوست ظلم می‌کند، ریشه این ظلم، ناآگاهی یا خودخواهی است. بنابراین انسان ممکن است با گمان‌های پوچ و کج فهمی‌ها و نادانی‌ها به کارهایی دست بزند که نتیجه‌اش جز ظلم نیست ولی از خدایی که جهل در او راه ندارد و علم او بی‌نهایت است چگونه ممکن است ظلم سرزند؟

۲- ترس: گاهی انگیزه ظلم ترس است، مثل اینکه یک قدرتی از قدرت رقیب خود به وحشت می‌افتد و می‌ترسد که اگر حمله نکند به او حمله شود و برای پیشگیری، به او ظلم می‌کند و یا طاعت‌ها برای تحکیم پایه‌های قدرت خود و تسلط بر آزادیخواهان به زور و ظلم متوسل می‌شوند؛ اما مگر خدا رقیبی دارد یا به تحکیم قدرت نیاز دارد؟

۳- نیاز و کمبود: گاهی عامل ظلم، نیاز است، نیازهای مادی یا روانی که ممکن است کسی را وادار کند که به عمل زشتی دست زند و بر دیگری ستم کند.

۴- خیانت درونی: برخی ظلم‌ها به خاطر خیانت درونی افراد است؛ بعضی سادیس‌م دارند و از رنج دادن دیگران یا رنج کشیدن آنان لذت می‌برند.

۵ - عقده: گاهی فردی به اذیت و آزار دیگران می‌پردازد چون عقده دارد. او بر اثر ظلم دیگران و یا شکست‌ها و یا به دلیل برآورده نشدن انتظارات و توقعاتش به دیگران ستم می‌کند و بدین وسیله می‌خواهد انتقام بگیرد و خود را آرامش دهد. اکنون که با ریشه‌های ظلم آشنا شدید کدامیک را در خدا می‌یابید تا کسی بتواند تصور کند انگیزه ظلم در خداوند وجود داشته باشد؟ در حالی که خداوند ذره‌ای ظلم نمی‌کند، «ان الله لا یظلم الناس شیئاً» (نساء/۴۰) به هیچ کس ظلم نمی‌کند، «و لا یظلم ربك احدا» (کهف/۴۲) حتی به اندازه رشته باریکی که در وسط هسته خرما قرار دارد ظلم نمی‌کند. «لا یظلمون»

فتیلا» (اسراء/۷۱) خداوند نه تنها به احدی ظلم نمی‌کند، حتی اراده ظلم نسبت به هیچ موجودی ندارد. «و ما الله یبرئ ظمماً للعالَمین» (آل عمران/۸) خدایی که به ما فرمان عدالت می‌دهد، «ان الله یامر بالعدل و الاحسان» (نحل/۹۰) چگونه ممکن است خود ظلم کند؟ او که علم مطلق، حکمت مطلق و لطف مطلق است، چگونه ممکن است به انسان ضعیف که در طوفان غرائز سیرکش به سر می‌برد دستور دهد که دشمنی‌ها و ناراحتی‌هایی که از قومی دارد موجب بی‌عدالتی او نشود، «و لایجرمنکم شننان قوم علی الا تعدلوا» (مائده/۸) ولی خود با آن قدرت بی‌نهایت که تحت تأثیر هیچ غریزه‌ای نیست ظلم کند؟!

نکته اول: همیشه عدل به معنای مساوات نیست

توجه به این نکته ضروری است که عدل در همه جا و همیشه به معنای مساوات و برابری نیست؛ اگر معلم به همه شاگردان - بدون در نظر گرفتن مقدار استحقاق آنان - نمره مساوی دهد ظلم است. ظلم به دانش آموزانی که درس خوانده‌اند، اگر پزشک بدون در نظر گرفتن حال بیماران به همه آنان از یک دارو و به مقدار مساوی بدهد ظلم است. عدالت پزشک و معلم در این دو مثال، در آن است که نمره و داروی متفاوت بدهند و این تفاوت‌ها غیر از تعیض است، این تفاوت‌ها بر اساس توصیه و سفارش و نور چشم‌بازی نیست، بلکه حکیمانه است. بنابراین هرگونه نابرابری و تفاوت تا از مدار حکمت بیرون نرود، ظلم نخواهد بود.

نکته دوم: حقوق جامعه بر حقوق فرد اولویت دارد

فرض کنید دولت اسلامی به خاطر نیاز منطقه و رفاه عمومی، دستور احداث خیابانی را می‌دهد. وجود این خیابان در ارتباط با نیازها و تراکم جمعیت و وسایل نقلیه ضرورت دارد ولی در احداث هر خیابانی خانه عده‌ای خراب می‌شود و آنان تا پول خانه را از دولت بگیرند و خانه دیگری تهیه کنند، باید زحماتی را متحمل شوند. در اینجا به خاطر رنج چند نفر نباید اساسی نیاز ملت و رفاه مردم را نادیده گرفت، در اسلام با همه اهمیتی که مالکیت و حقوق فرد دارد، حقوق اجتماع بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. امیرمؤمنان علی‌علیه السلام به مالک اشتر می‌فرماید: کسانی که اموال مورد نیاز مردم را احتکار کرده‌اند احضار کن و پس از موعظه و نهی از منکر اگر به عمل خود ادامه دادند با آنها با شدت و خشونت رفتار کن. سپس می‌فرماید: عمل احتکار گرچه به نفع فرد است ولی برای اجتماع ضرر دارد. (نهج ابلاغه/نامه ۵۳) در جای دیگر می‌فرماید: در اداره حکومت، توجه تو به رفاه و رضای عموم باشد گرچه به قیمت ناراحتی خواص تمام شود.

نکته سوم: علم و آگاهی ما محدود است

در بسیاری مواقع چیزهایی را شر می‌پنداریم که خیر ما در آنهاست و گاهی چیزی را خیر می‌دانیم که برای ما مایه شر است.

در ماجرای قارون آمده است: وقتی که مردم به زرق و برق و تشریفات و تجمّلات قارون نگاه می‌کردند، می‌گفتند: ای کاش آنچه قارون داشت ما هم می‌داشتیم! خوشا به حال او! عجب لذتی می‌برد! چندی بعد که سرنوشت تلخ او را دیدند گفتند: خوب شد که ما مثل قارون نبودیم. (قصص/۷۹-۸۲)

نکته چهارم: قضاوت‌های ما عجولانه است

قرآن در آیات متعدّد به ما هشدار می‌دهد که ای انسان! بسیاری از خیال‌ها و گمان‌های تو اساس درست و صحیحی ندارد، چه بسیار کارهایی که به نظر شما بد است و از آنها کراهت دارید ولی در واقع به نفع شماست، و چه بسا چیزهایی را که دوست دارید ولی در واقع برای شما شر است، چنانکه شما در تشخیص ابتدایی و سطحی خود، جهاد را بد می‌دانید ولی در واقع برای شما خوب است.

اگر ما کتابی را که مطالبی عالی و ارزنده دارد مطالعه کنیم و در هر چند سطر به کلمه‌ای برسیم که معنای آن بر ما مجهول باشد نباید زود قضاوت کنیم و نسبت ناروا به نویسنده بدهیم، بلکه باید در فهم خود تجدیدنظر کنیم. شخصی در منزل سگی داشت، برای خرید از خانه بیرون رفت و کودک شیرخوار خود را تنها گذاشت به امید اینکه زود برمی‌گردد، چون بازگشت، سگ با پوزه خونین به استقبالش آمد، با خود فکر کرد که حتماً سگ به کودک حمله کرده و او را دریده است، در حالی که عصبانی بود با اسلحه خود به سگ شلیک کرد و با شتاب به درون خانه دوید، اما با صحنه‌ای که تصویرش را نمی‌کرد مواجه شد. ماجرا از این قرار بود که گرگی به خانه آنان - که در خارج شهر قرار داشت - وارد شده و به داخل اطاق‌ها می‌آید و به کودک حمله می‌کند، سگ از کودک حمایت کرده با تلاش زیاد و با چنگ و دندان گرگ را به عقب می‌راند و خود، خون آلود می‌گردد، اما قضاوت عجولانه صاحبخانه موجب شد که به جای سپاسگزاری، سگ را بکشد! صاحبخانه از کار خود پشیمان شد و به سوی سگ آمد تا شاید او را از مرگ برهاند ولی کار از کار گذشته و سگ از بین رفته بود و پشیمانی سودی نداشت. می‌گوید: به چشم‌های سگ که باز بود نگاه کردم و این فریاد را از چشم‌های باز این سگ با گوش دل شنیدم که ای انسان! چقدر عجولی و چه زود قضاوت می‌کنی؟! چرا به درون خانه نرفته و خبر نگرفته مرا کشتی؟! او پس از این جریان تأسف آور مقاله‌ای نوشت با عنوان «ای انسان چه زود قضاوت می‌کنی!»

نکته پنجم: قضاوت مقطعی ممنوع

قضاوت کردن ما نباید با توجه به یک زمان خاص صورت پذیرد، مثلاً جیغ و داد کودک در هنگام آمپول زدن نباید مبنای قضاوت ما باشد، بلکه ما باید دردکشیدن‌های قبلی کودک و سلامتی بعدی او را در نظر داشته باشیم، آنگاه قضاوت کنیم و یا فقط درد و

رنج هنگام زایمان يك زن را در نظر نگیریم بلکه رنج بی‌بجگی و لذت بچه‌دار بودن و نتایج بعدی آن را در نظر بگیریم، آنگاه قضاوت کنیم. پس گذشته، حال و آینده را باید باهم دید، دنیا و آخرت را باید با هم دید، آنگاه قضاوت کرد. روایت داریم خداوند در روز قیامت به افرادی پاداش می‌دهد و می‌فرماید: این پاداش برای آن دعایی است که درخواست کردی ولی مستجاب نکردم، زیرا در آن وقت، مصلحت تو نبود که دعایت مستجاب شود. آری، گاهی کودک می‌کند و مرتب اصرار می‌کند که پدر برای او اسباب بازی و خوراکی بخرد، اما پدر پاسخ مثبتی نمی‌دهد، بچه بسیار زجر می‌کشد و می‌گوید: تو بسیار بابای بدی هستی چون هرچه خواستم نخریدی! پس از گذشت چند سال پدر می‌گوید: فرزندم! به جای چیزهایی که از من درخواست نمودی، پس انداز نمودم و مثلاً يك قطعه زمین برایت خریده‌ام. در اینجا قطعاً همه بچه‌هایی که پدر برای آنها اسباب بازی و... خریده، می‌گویند: ای کاش پدر ما نیز به جای آن چیزها، چیزی که مورد نیاز واقعی ما بود می‌خرید. در امر پزشکی نیز مسأله همین طور است. گاهی دستنی را قطع می‌کنند تا تن سالم بماند. در بحث عدل خدا نیز لحظه‌ای و مقطعی قضاوت نکنیم و به تمام جوانب توجه نماییم.

نکته ششم: از نقش خود غافل نشویم

ما از نقش خود در به وجود آوردن ناگواری‌ها غافلیم و بی‌جهت همه را به حساب خدا می‌گذاریم و شروع به اشکال می‌کنیم که خدایا! اگر تو عادل پس چرا فلان ناراحتی برای من پیش آمد؟ ناگفته پیداست که بسیاری از ناگواری‌ها به دست خود ماست، مراعات بهداشت نمی‌کنیم، به بیماری دچار می‌شویم، جلو فساد را با نهی از منکر نمی‌گیریم، اشرار بر ما مسلط می‌شوند و دیگر دعا و فریاد ما هم بی‌اثر می‌ماند. مواظب بچه خود نیستیم، در آب حوض غرق می‌شود و ما داد و فریاد می‌کنیم. درس نخواندیم، مردود شدیم، سعی و تلاش نکردیم، پیشرفت نداشتیم. در انتخاب همسر دقت نکردیم، زجر می‌کشیم. در انتخاب دوست دقت نکردیم، معتاد شدیم. مقررات راهنمایی و رانندگی را مراعات نکردیم، تصادف نمودیم. خواب آلود پشت فرمان نشستیم، چپ کردیم. در حالت مستی آمیزش انجام دادیم، بچه ناقص به دنیا آوردیم. شنا نیاموختیم، غرق شدیم، در همه این موارد جز خود ما چه کسی مقصر است؟ اگر کار امروز من پیچ می‌خورد، شاید نتیجه تاب دادن به کار دیگران باشد. در حدیث می‌خوانیم: «مَنْ حَفَرَ بئراً لآخیه وقع فیها» (بخارالانوار/ج ۲ ص ۲۲۱) هرکس برای برادرش چاهی را حفر کند، خود در آن می‌افتد.

سوال:

۱- چرا عدل از اصول است؟

۲- ریشه‌های ظلم چیست؟

۳- نکاتی که در خصوص عدل مطرح است توضیح دهید.

نبوت

در جهان بینی الهی نیاز انسان به پیامبر، ضرورتی است که قابل تردید نیست. اگر برای آفرینش انسان هدفی وجود دارد و باید انسان به سعادت ابدی برسد، بدون داشتن طرحی کامل و جامع، این هدف عملی نیست و انبیا برای تبیین چنین طرحی آمده‌اند. اگر انسان خطاکار است، هشدار دهنده می‌خواهد و انبیا همان منذران و هشدار دهندگانند. اگر انسان مسئول است و باید در دادگاه عدل الهی پاسخگو باشد، ضروری است که بیان کننده‌ای هم برای احکام و مسئولیت‌ها وجود داشته باشد و پیامبران الهی برای این امر آمده‌اند. اگر لازم است که انسان خود را بسازد، باید الگو و مدل داشته باشد و انبیا الگوی انبیا کاملند. اگر انسان باید برای آینده خود فکر کند، باید کسی هم باشد که آینده را برای او تشریح کند. اما در جهان بینی مادی که برای هستی راهی و هدفی معین نشده و انسان هم بدون طرح و نقشه قبلی ساخته شده و پس از چندی رو به نابودی می‌رود، مسأله‌ای به نام نبوت مطرح نیست. بنابراین، مسأله نبوت در متن زندگی ما و در خط اصلی قرار دارد، یعنی رسیدن به هدف انسانی و اسلامی که تنها از يك راه ممکن است؛ راهی بدون شك و سهو، آن هم از منبع وحی و علم بی‌نهایت الهی که به تمام عوامل سعادت و شقاوت ما آگاهی دارد. اکنون دنیای علم و صنعت شاهد انواع انحرافات و جنایات افراد و ملت‌هایی است که چون در خط انبیا نبوده‌اند، با اختراعات و اکتشافات خود، جهنمی ساخته‌اند که مردم را در آن می‌سوزانند. آنان حتی در کنفرانس‌ها و جلساتی که به نام حمایت از مظلوم برگزار می‌کنند از حق و توهان ظالمانه برخوردارند و با وجود میلیون‌ها شکم گرسنه در جهان بودجه‌های میلیاردی صرف مسابقات تسلیحاتی می‌کنند و با داشتن انواع وسایل رفاهی باز به مواد مخدر پناه می‌برند. با مشاهده چنین وضعی تردیدی نیست که انسان به رهبری معصوم و خلی سالم نیازمند است.

برای روشن‌تر شدن نیاز انسان به راهنمایی انبیا، چند مثال ذکر می‌کنیم:

۱- میزبانی را تصور کنید که افرادی را دعوت کرده است؛ مهمانان راه خانه را نمی‌دانند و در مسیر راه هم راه‌های فرعی و انحرافی وجود دارد و اغفالگران و حیوانات درنده و تاریکی شب هم خطرهای دیگری است که عابران را تهدید می‌کند. در اینجا بر میزبان است که شخص دلسوز و آگاهی را با داشتن چراغ و نقشه برای راهنمایی مهمانان بفرستد، زیرا در غیر این صورت اساس دعوت لغو خواهد بود. خداوند تمام جهان را برای بهره‌گیری انسان آفریده و همه ما را برای سعادت ابدی و بندگی خودش دعوت فرموده است، با توجه به اینکه ما راه را نمی‌شناسیم و یا در انتخاب راه راست اشتباه می‌کنیم و در مسیر حرکت، به خطها و وسوسه‌های شیطنانی و طاعت‌ها و تاریکی‌های شرک و جهل و تفرقه و انحراف دچار می‌شویم، در

اینجا اگر میزبان ما که خدای بزرگ است، رهبری همچون پیامبر با چراغی همچون معجزه و نقشه‌ای کامل همچون قرآن، برای هدایت ما نفرستد، دعوت‌هایی که خداوند از ما نموده لغو و بیهوده می‌شود، و هدف نهایی از ارسال پیامبران صورت نمی‌گیرد، زیرا هدف از بعثت انبیا حرکت انسان به سوی تکامل واقعی است و هر حرکتی هم به مبدأ و مقصد و راه نیاز دارد و هم به وسیله و رهبر و در همه این نیازها نیاز به رهبر ضروری‌تر است، زیرا اگر رهبر نباشد هم راه را گم می‌کنیم و هم هدف را و هم وسیله‌ها نابجا به کار می‌رود.

۲- هرگاه شما مریض شوید، به پزشک مراجعه می‌کنید و اگر ماشینتان خراب شود آن را در اختیار مکانیک می‌گذارید، دلیل آن هم روشن است: پزشک نسبت به بدن شما و مکانیک نسبت به ماشین از خود شما آگاه‌تر است، گرچه مهربان‌تر نیست. ما در انتخاب راه لازم است خود را در اختیار خدا بگذاریم چون خدا هم به ما آگاه‌تر است و هم شهید نواب صفوی در مثالی زیبا می‌گفت: شما هر کالا و محصولی را از هر کارخانه‌ای بخرید باید همان مهندسی که سازنده آن است دستور استفاده از کالا را بدهد و دیگران حق صادر کردن دستور ندارند و انسان از يك کالا و محصول کارخانه کمتر نیست، برای انسان باید خداوندی دستور دهد که هم سازنده اوست هم از تمام نیازهای مادی و معنوی او آگاه است و هم از مسیر ابدی و آینده او با خبر است.

معجزه به عنوان یکی از راه‌های شناخت انبیا :

کسی که می‌گوید من از سوی خدا مأمور هدایت شما هستم و با خدای هستی و با قدرت و علم بی‌نهایت رابطه دارم، باید کاری کند که از عهده دیگران بر نیاید و بدین وسیله گفته خود را ثابت کند که او به راستی پیوند محکمی با عالم دیگر دارد. این عمل را معجزه می‌نامند. هر يك از انبیای الهی، برای اثبات حقانیت خود معجزه و یا معجزاتی داشتند. از جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱- نرم شدن آهن برای حضرت داوود. «و الننا له الحديد» (سبأ/۱۰)

۲- مسخر شدن باد برای حضرت سلیمان. «فسخّرنا له الريح تجري بأمره» (ص/۳۶)

۳- بیرون آمدن شتر از کوه برای حضرت صالح. «أنا مرسلوا الناقة فتنه لهم» (قمر/۲۷)

۴- ازدها شدن عصای حضرت موسی. «فاذا هی ثعبان مبین» (اعراف/۱۰۷)

۵ - خلقت پرنده توسط حضرت عیسی. «انی اخلق لكم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیہ فیکون طیرا باذن الله» (آل عمران/۴۹)

سؤال: کار انبیا با کار مخترعان و مرتاضان و ساحران و پهلوانان چه فرقی دارد؟ آنان نیز به اعمالی دست می‌زنند که از عهده دیگران بر نمی‌آید، چرا به آنها پیامبر گفته نمی‌شود؟

پاسخ:

۱- کار این افراد در اثر تعلیم است. مرتاضان و مخترعان، دوره و استاد دیده‌اند، ولی انبیا، معلم و مرشد و استادی ندیده‌اند.

۲- کار این افراد تمرینی است بر خلاف کار انبیا. مرتاضی که چهل روز نمی‌خوابد یا غذا نمی‌خورد و پهلوانی که وزنه سنگینی را بر سر دست می‌گیرد، در اثر مدت‌ها تمرین، این توانایی را پیدا کرده‌اند. مردمی که دور حضرت صالح جمع شدند و به او گفتند که اگر تو با قدرت الهی رابطه داری، الآن از همین کوه شتری با چنان خصوصیتی بیرون آور. او نگفت صبر کنید تا من تمرین کنم و کم‌کم در اثر تمرین، از کوه شتری بیرون آورم. علاوه بر آنکه اصولاً چنین کارهای شگفتی با تمرین هم شدنی نیست.

۳- کار این افراد غالباً با اهداف مادی توأم است. اگر ساحری دست به سحر می‌زند یا پهلوانی وزنه برمی‌دارد یا مرتاضی عملی انجام می‌دهد، یا برای جلب نظر مردم است، یا جمع مال یا سرگرمی و یا در نهایت، داشتن يك زندگی شیرین. اما هدف انبیا، ساختن انسان والا و جامعه ایده‌آل و هدایت انسان به سوی قدرتی دیگر است.

۴- این افراد امکان سوء سابقه دارند، ولی انبیا معصوم‌اند و هیچ گونه نقطه ضعفی در زندگی وجود ندارد.

۵ - ساحر و مرتاض و مخترع، هرگز نمی‌گویند که این عمل را دیگران نمی‌توانند انجام دهند و جرأت مبارزطلبی ندارند، اما پیامبران، با کمال شهامت و آرامش اعلام می‌کنند: دیگران قادر بر انجام چنین عملی نیستند. بنابراین میان معجزه انبیا و کارهای چشم‌پرکن دیگران، هم از نظر نوع عمل و هم از نظر هدف و هم از جهت شخصی که انجام می‌دهد، فرقی‌های متعددی است که با کمی توجه هرگز انسان میان ساحران و مرتاضان و نابغه‌ها و مخترعان با پیامبران دچار اشتباه نمی‌شود.

امتیازات انبیا :

پیامبران الهی و ویژگی‌ها و امتیازاتی دارند که هم برای معرفی آنها و هم برای پیشبرد اهدافشان ضروری است. اینک برخی از امتیازات آنان را ذکر می‌کنیم:

۱- معجزه: یکی از مؤثرترین و محسوس‌ترین ابزاری که در اختیار انبیا بوده، معجزه است. در بخش راههای شناخت انبیا معجزه را به تفصیل توضیح دادیم.

۲- وحی: از امتیازات انبیا این است که بر آنها وحی نازل می‌شود و آنان بدین وسیله با خداوند ارتباط پیدا کرده، پیام الهی را دریافت می‌کنند. قرآن درباره پیامبران پیشین، خطاب به پیامبر اسلام می‌فرماید: «و ما ارسلنا قبلك الا رجلا نوحی الیه» (انبیاء/۷) و ما قبل از تو نفرستادیم جز مردانی که به آنها وحی می‌شد.

۳- علم غیب: یکی دیگر از امتیازات انبیا برخورداری آنها از علم غیب است. قرآن در این زمینه می‌فرماید: «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضى من رسول...» (جن/۲۶-۲۷) خداوند به غیب آگاه است و احدی را بر آن آگاه نمی‌سازد جز کسانی که پسندیده باشد از قبیل پیامبر و... .

۴- عصمت: یکی از ویژگی‌های دیگر انبیا، عصمت است. عصمت یعنی در اثر ایمان و شناخت و یقین کامل، انسان دارای روحی شود که با کمال آزادی و آگاهی هرگز پیرامون گناه نگردد، بلکه در اندیشه گناه هم نباشد. بعضی تعجب می‌کنند که چگونه انسان می‌تواند حتی فکر گناه نکند، در حالی که شما خواننده عزیز هم در بسیاری از اعمال خلاف، دارای عصمت هستید یعنی نه آن خلاف را مرتکب شده‌اید و نه به فکر انجام آن افتاده‌اید. زیرا ما در حدی از آگاهی هستیم که عیب و ضرر این اعمال باورمان آمده؛ یقین پیدا کرده‌ایم و این مسأله از مغز ما عبور کرده به دل نشست است، در اینجا دیگر علم نیست که این یقین است، فکر نیست که باور است. راستی اگر ما به مقام یقین و باور برسیم و بدانیم این غیبتی که امروز از ما سر می‌زند در قیامت به چه صورتی مجسم می‌شود، هرگز در اندیشه غیبت نیز نخواهیم بود. عیب ما این است که معلومات ما از مغز ما عبور نکرده و به دل ننشسته، علم است نه یقین و لذا می‌دانیم بد است اما مرتکب می‌شویم. به يك مثال توجه کنید: همه می‌دانیم که انسان مرده به ما کاری ندارد و نمی‌تواند زبانی برساند اما می‌ترسیم شب در اتاقی در کنار او بخوابیم، چرا؟ چون علم ما از مغز به دل عبور نکرده، علم هنوز ایمان و باور و یقین نشده است اما مرده شوی را می‌بینیم که در کنار مرده و در شب تاریک، به تنهایی شب را تا صبح بدون دلهره به پایان می‌برد. فرق ما و مرده شوی چیست؟ فرق آن است که ما علم داریم و او یقین. بنابراین ریشه عصمت، ایمان واقعی، علم عمیق و باور و یقین کامل است.

نشانه یقین:

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بعد از خواندن نماز جماعت صبح، رو به مردم کرد و جوانی را مشاهده نمود که رنگش زرد و چشم‌هایش در حدقه فرو رفته و موهایش ریخته بود. رسول خدا احوال او را پرسید. جوان گفت: اکنون که در خدمت شما هستم در حال یقین به سر می‌برم. پیامبر از شنیدن کلمه یقین تعجب کرد، نشانه یقین را از جوان پرسید. او گفت: چنان قیامت را باور دارم که خواب از من روده است. گویا جهنم و شعله‌های آتش را از يك سو و بهشت و نعمت‌های فراوانش را از سوی دیگر و دادگاه عدل خدا و محشر و حضور مردم و خودم را برای محاسبه اعمال مشاهده می‌نمایم. پیامبر که نشانه‌های یقین را از او شنید، ادعای جوان را پذیرفت سپس آن جوان از پیامبر خواست که برای او دعا کند تا در راه خدا شهید شود پیامبر برای او دعا کرد، پس از چندی جنگی پیش آمد که این جوان در آن شرکت نمود و دهمین نفر بود که در درگیری بین حق و باطل در راه خدا به درجه شهادت رسید.

چه کنیم به یقین برسیم؟

قرآن می‌فرماید: «و اعبد ربك حتى یأتیک الیقین» (حجر/۹۹) به آنچه از دین می‌دانی عمل کن تا به یقینرسی. هر چه انسان بیشتر عبادت کند به یقین نزدیک‌تر می‌گردد.

سؤال : چرا انبیا از جنس بشر هستند؟

پاسخ : یکی از ایرادهایی که به انبیا می‌گرفتند، این بود که چرا بشر هستند و فرشته نیستند؟ در حالی که زیبایی امر در این است که انبیا بشر باشند، زیرا اگر بشر نباشند، انسان‌ها مدعی می‌شدند که انبیا مسائل و مشکلات ما را نمی‌دانند و مرتب به ما دستور می‌دهند! انبیا باید همانند دیگر انسان‌ها شهوت و غضب داشته باشند و خود را کنترل کنند تا الگوی دیگران باشند. خداوند به پیامبر می‌فرماید: به آنها بگو من هم بشری همانند شما هستم. «قل انما أنا بشر مثلكم» (کهف/۱۱۰)

ویژگی‌های تبلیغی پیامبران:

۱- تبشیر و تذیر:

پیامبران در تبلیغ دین خدا هم از شیوه تبشیر و امید دادن استفاده می‌کنند و هم از شیوه تذیر و بیم دادن. تبشیر قائل است و تذیر سائق. قائل کسی است که جلو کاروان حرکت می‌کند و کاروان را به پیش می‌برد. سائق کسی است که از عقب کاروان حرکت می‌کند و افراد کاروان را از بازماندن محافظت می‌کند.

مبلغ باید مراقب باشد که وظیفه او تذیر است و نه تنفیر به معنای ایجاد نفرت و فراری دادن، لذا پیامبر اسلام به نمایندگان که برای تبلیغ به اطراف گسیل می‌داشت، می‌فرمود:

«بشروا ولاتنفرُوا یسروا ولاتعسروا» (صحیح مسلم/ حدیث ۳۲۶۲).

۲- نرسیدن از دیگران:

آنها فقط از خدا می‌ترسند. قرآن در توصیف آنها می‌فرماید: «الَّذِينَ يَلْعَنُونَ رِيسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» (احزاب/ ۳۹) آنان که پیام خدا را ابلاغ می‌کنند و از احدی جز خدا نمی‌ترسند.

۳- استقامت:

پیامبران در تبلیغ خود استقامت می‌ورزند. قرآن خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «فاستقم كما أمرت» (هود/ ۱۱۲) همان گونه که مأموریت یافته‌ای، استقامت داشته باش.

۴- تذکر:

پیامبران آنچه را که خیر و صلاح مردم است، مرتب به آنها یادآوری می‌کنند: «فذكرنا انما انت مذكر» (غاشیه/ ۲۱)

اخلاق پیامبران :

پس از آنکه خداوند به حضرت موسی اعلام کرد: تو رهبر ملت و پیامبر ما هستی اولین چیزی که از خدا خواست سعه صدر، روح بزرگ و صبر و استقامت و حوصله بود: «رب اشرح لی صدری» (طه/ ۲۵) خدایا! سینه‌ای گشاده به من مرحمت فرما. راستی چه قدرتی می‌تواند در برابر سیل تهمت‌ها و ناسزاها و تمسخرها و توهین‌ها و کارشکنی‌ها و توقعات نابجا استقامت کند جز با امداد غیبی خداوند متعال. آری، آن کشتی که این بار سنگین را حمل می‌کند، کشتی صبر است. قرآن می‌فرماید: «وما یاتیهمن من رسول الا کانوا به یستهزون» (حجر/ ۱۱) هیچ پیامبری برای مردم نیامد مگر آنکه او را مسخره کردند. «کذلك ما اتی الذین من قبلهم من رسول الا قالوا ساحر او مجنون» (ذاریات/ ۵۲) هیچ پیامبری برای مردم نیامد مگر اینکه به او نسبت سحر یا جنون دادند. به پیامبر عزیز ما حتی نسبت شاعری و کاهنی نیز دادند، اما به گفته قرآن او دارای خلق عظیم و رأفت و رحمتی خاص بود، همه تلخی‌ها را تحمل می‌کرد و اگر چنین نبود نمی‌توانست بار سنگین رسالت را به منزل مقصود برساند. اگر ایثارها، فداکاری‌ها و جاذبه اخلاق پیامبر نبود مردم از دور او پراکنده می‌شدند: «ولو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولک» (آل عمران/ ۱۵۹) گاهی که پیامبر از سوی بعضی همسران خود مورد توهین قرار می‌گرفت اصحاب ناراحت می‌شدند و می‌گفتند: این همسر بد زبان را از خانه بیرون کنید اما رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ می‌فرمود: من این نقاط ضعف را در کنار نقاط قوت آنان می‌گذارم و از توهین‌ها می‌گذرم. پیامبر صلی الله علیه و آله برای مردم استغفار می‌کرد، با آنان مشورت می‌نمود، نسبت به آنها مهربان بود، برای هدایت آنان حرص می‌ورزید تا جایی که خداوند به او خطاب می‌کند: «ما انزلنا علیک القرآن لتشقی» (طه/ ۲) ما قرآن را نفرستادیم تا این قدر خودت را به مشقت اندازی. و در جای دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار داده، می‌گوید: «فلعلک باخع نفسك» (کهف/ ۶) گویا خودت را هلاک می‌کنی به خاطر تأسف بر اینکه چرا مردم ایمان نمی‌آورند.

۱- بندگی خدا :

برخلاف تمام کسانی که کوچک‌ترین مقام یا مسئولیت، در تفکر و عمل و شخصیت آنها اثر می‌گذارد، پیامبر اسلام با همه مقامی که داشت هرگز از مدار بندگی خدا و تواضع نسبت به مؤمنان بیرون نرفت، به اطفال سلام می‌نمود و در خانه و مسافرت کار می‌کرد و در جنگ از همه به دشمن نزدیک‌تر بود. همان گونه که قرآن نقل می‌کند بارها می‌گفت: «من هم بشری هستم همچون شما»، هیچ گونه عقده و استبدادی نداشت.

۲- اخلاص :

یکی دیگر از امتیازات انبیا اخلاص است. ای پیامبر! به مردم بگو: من مزدی از شما نمی‌خواهم جز آنکه اهل بیت مرا دوست بدارید. روشن است که دوستی اهل بیت، این رهبران معصوم رمز تداوم راه خدا و انبیاست و پیروی از آنان به سود خود مردم است و اگر در یک جا مزد رسالت، پیوند با اهل بیت و رهبران معصوم علیهم السلام و در جای دیگر انتخاب راه خدا شمرده شده، به خاطر آن است که هرگز میان راه خدا و راه پیشوایان معصوم جدایی وجود ندارد، همان گونه که میان کتاب خدا و عترت، تا ابد پیوندی ناگسستنی است. کوتاه سخن آنکه انبیا مزد مادی از مردم نمی‌خواستند و انتظارشان انتخاب و تداوم راه آنان بود

۳- صداقت :

انبیا در گفتار و کردار صداقت داشتند. آنها در برابر برخی درخواست‌ها و سؤالات مخالفان، طبق دستور خدا، با صراحت اعلام می‌داشتند که ما نمی‌دانیم و یا دست ما نیست و خدا می‌داند.

۴- انصاف :

مکتب انبیا، مکتب انصاف است نه تعصب. پیامبران، مخالفان خود را به کشف حقیقت دعوت می‌کردند. از ابتدا نمی‌گفتند شما باطلید و ما بر حق، بلکه می‌فرمودند: «آنا او ایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین» یکی از ما و شما بر حق و دیگری در گمراهی است!

۵- خیرخواهی:

در قرآن، در نقل ماجرای پیامبران، از واژه «نصح» به معنای نصیحت و خیرخواهی، فراوان استفاده شده است. حضرت نوح در برابر انواع سخنان ناروا به قوم خود می‌فرمود: «ابلغکم رسالات ربی و انصح لکم» (اعراف/۶۲) من پیام‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم. من خیرخواه شما هستم و شما را نصیحت می‌کنم.

۶- ساده‌زیستی :

از آنجا که بهترین نمونه تبلیغ، تبلیغ عملی است، پیامبران الهی باید با مشکلات توده مردم درگیر باشند تا در عمل الگوی تربیت و استقامت مردم قرار گیرند، ولذا پیامبران همچون مردم زندگی عادی داشتند و درناگواری‌ها در کنار آنان بودند و مزه مشکلات را می‌چشیدند. مسائلی از قبیل گرفتار شدن به دشمن، اذیت شدن از سوی فرزند ناهل، همسر مخالف، مرض، فقر، یتیمی، استهزا و سایر مشکلاتی که کم و بیش برای افراد دیگر هست برای آنان نیز بوده است و اینک چند آیه در این زمینه نقل و ترجمه می‌کنیم: «وجعلنا لهم ازواجاً و ذریه» (رعد/۳۸) ما برای انبیا نیز همچون سایرین زن و فرزند (که قهراً مشکلاتی را به دنبال دارد) قرار دادیم. در تاریخ می‌خوانیم: هنگامی که پیامبر اسلام در میان اصحاب خود می‌نشست، جلسه را به شکل دایره تشکیل می‌داد که بالا و پائین نداشته باشد. در نشست و برخاست و پوشیدن لباس و معاشرت جوری بود که وقتی یک فرد غریب وارد مسجد می‌شد نمی‌توانست تشخیص دهد کدام یک از آنان پیامبرند. این است طرح حکومت اسلامی درباره زندگی رهبر. نه تنها انبیا که شاگردان طراز اول مکتب آنان و جانشینان آنان نیز همین گونه بودند. امام سجاد علیه السلام با کاروان ناشناس به حج می‌رفت و با مسئول کاروان شرط می‌کرد که داوطلبانه و با افتخار قسمتی از کارهای حجاج را برای رضای خدا به عهده بگیرد. درباره حضرت رضاعلیه السلام می‌خوانیم: شخصی وارد حمام می‌شود و حضرت را نشناخت، به ایشان گفت: بدن مرا کیسه بکش. امام رضاعلیه السلام به راحتی و بدون تکلف قبول کرد و زمانی که آن مرد متوجه شد طرف او امام رضا علیه السلام است با کمال شرمندگی عذرخواهی کرد اما حضرت فرمود: تا شما را کیسه نکشم دست بر نمی‌دارم. آری، این است مکتب و فرهنگ ما و روش و سیره رهبران ما، با کمال سرپلندی این الگوها را به سراسر جهان عرضه می‌کنیم تا اگر جهانیان از تساوی و حقوق خلق و عدالت دم می‌زنند، بدانند که نه چیز تازه‌ای به ارمغان آورده‌اند و نه الگویی از رهبرانشان برای شعار خود دارند.

سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:

بعد از آنکه گوشه‌ای از امتیازات انبیا را - از قبیل دارابودن علم غیب و داشتن مقام و درجه عصمت و بندگی خدا و یقین و امثال آن - بیان کردیم بجاست که کمی هم درباره سیره شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله بپردازیم، امید است که آشنایی با زندگی حضرتش درسی برای امت آن بزرگوار باشد.

۱- عبادت پیامبر:

چون پاسی از شب می‌گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله از بستر برمی‌خاست و پس از گرفتن وضو و زدن مسواک و تلاوت آیاتی چند از قرآن کریم، در گوشه‌ای به عبادت می‌پرداخت و اشک می‌ریخت. بعضی از همسرانش که او را به این حال می‌دیدند می‌گفتند: تو که گناهی نداری چرا این قدر اشک می‌ریزی؟ می‌فرمود: آیا بنده شاکر خدا نباشم؟ ام سلمه می‌گوید: شبی پیامبر در خانه من بود، نیمه شب، او را نیافتم به سراغش شتافتم، دیدم در تاریکی ایستاده، دست‌ها را بلند کرده، اشک می‌ریزد و می‌گوید: خدایا! هرچه نعمت به من داده‌ای از من مگیر، دشمنم را خشنود مکن، به پلاهایی که مرا از آنها نجات دادی گرفتارم مکن، حتی به اندازه چشم بر هم زدن مرا به خود وامگذار. به او گفتم پدر و مادرم فدایت شوند، شما که بخشوده شده‌ای! فرمود: هیچ کس از خدا بی‌نیاز نیست. حضرت یونس آنی به خودش واگذار شد، در شکم ماهی زندانی شد. (بحارالانوار/ج ۱۶ ص ۲۱۷)

۲- زهد پیامبر:

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دوازده درهم به حضرت علی علیه السلام داد و فرمود: لباسی برای من تهیه کن. علی علیه السلام به بازار رفت و لباسی به همان قیمت تهیه کرد و خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آورد. پیامبر فرمود: اگر لباس ارزان‌تر یا ساده‌تری بود بهتر بود، اگر فروشنده حاضر است لباس را به او برگردان. حضرت علی علیه السلام لباس را برگرداند و پول را پس گرفت و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام به سوی بازار راه افتادند، در راه کنیزی را دیدند که گریه می‌کند، از حالش جویا شدند. گفت: چهار درهم پول برای خرید جنس به من داده‌اند ولی پول را گم کرده‌ام و اکنون می‌ترسم که به خانه برگردم. پیامبر صلی الله علیه و آله چهار درهم از دوازده درهم را به او داد و نگاه به بازار رفتند و پیراهنی به قیمت چهار درهم خریدند. هنگام بازگشت برهنه‌ای را دیدند، لباس را به او بخشیدند و دوباره به بازار برگشته و پیراهن دیگری خریدند. در راه بازگشت به منزل دوباره همان کنیز را دیدند که ناراحت است و می‌گوید: چون برگشتن به خانه طول کشیده می‌ترسم مرا بزنند. پیامبر صلی الله علیه و آله همراه کنیز به منزل صاحبش رفت، صاحب خانه به احترام تشریف فرمایی پیامبر صلی الله علیه و آله کنیز را بخشید و او را آزاد نمود. رسول

اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: چه دوازده درهم با برکتی که دو برهنه را پوشاند و يك نفر را آزاد کرد. (بحارالانوار/ج ۱۶ ص ۲۱۵)

۳- مشورت با مردم :

در کارهایی که از طرف خدا فرمان مخصوصی صادر نشده و کار به خود امت و مشورت با آنان واگذار شده بود، گاه و بیگاه پیامبر با مردم مشورت می‌کرد و حتی در مواردی رأی دیگران را بر نظر خود مقدم می‌داشت. در جنگ احد پیامبر صلی الله علیه و آله شورایی تشکیل داد و درباره اینکه برای جنگیدن از مدینه بیرون بروند یا در خود مدینه سنگر بگیرند مشورت نمود. نظر شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و عده‌ای دیگر سنگریندی در مدینه بود. ولی اکثر جوان‌هایی که از یاران پیامبر بودند به بیرون رفتن از مدینه تمایل نشان دادند و گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله ما تابع شما هستیم ولی چون از ما نظر خواستید عقیده ما بیرون رفتن است. در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله رأی جوانان پرشور و مؤمن را بر رأی دیگران و حتی بر رأی خود مقدم داشت و سلاح برداشت و عازم جبهه نبرد شد.

۴- همگام با یاران :

در سفری که رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحاب داشتند هنگام تهیه غذا هر يك از آنان کاری را قبول کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله هم هیزم جمع کردن را بر عهده گرفت و هرچه اصحاب خواستند از کار پیامبر صلی الله علیه و آله جلوگیری نمایند نپذیرفت. در مورد دیگری که پیامبر صلی الله علیه و آله از شتر پیاده شدند و برای بستن آن به گوشه‌ای می‌رفتند اصحاب آمدند تا شتر را از پیامبر صلی الله علیه و آله بگیرند و افسار آن را ببندند اما پیامبر نپذیرفت و فرمود: سعی کنید کار خود را به دیگران واگذار نکنید.

۵- وفای پیامبر:

عمّار می‌گوید: پیش از بعثت، من و حضرت محمد صلی الله علیه و آله با هم چوپانی می‌کردیم.

يك روز به او پیشنهاد کردم که فلان منطقه چراگاه خوبی برای گوسفندان است فردا به آنجا برویم. حضرت محمد صلی الله علیه و آله پذیرفت. من فردا به آنجا رفتم و دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از من به آنجا آمده است ولی گوسفندان خود را از چریدن باز می‌دارد. پرسیدم چرا نمی‌گذاری گوسفندان بچرند؟ فرمود: چون وعده من با تو این بود که با هم شروع کنیم، نخواستم قبل از تو گوسفندان من از این چراگاه استفاده کنند.

۶- صداقت پیامبر:

یکی از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله ابراهیم نام داشت و در کودکی از دنیا رفت، اندکی پس از مرگ او خورشید گرفت، مردم گمان کردند که این خورشید گرفتگی به خاطر فوت ابراهیم است. ولی پیامبر صلی الله علیه و آله فوراً مردم را جمع نمود و فرمود: گرفتن خورشید به خاطر مرگ فرزندم نبوده است. او بدین وسیله مردم را از جهل و خرافه‌گرایی و علاقه نایجا حفظ نمود. در حالی که اگر هر سیاستمداری بود با شعار «هدف وسیله را توجیه می‌کند» از این تصور و فکر غلط مردم سوء استفاده می‌کرد و علاقه ناروای آنان را می‌ستود.

۷- مهربانی با کودکان :

نوزادی را برای دعا یا نامگذاری نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند، نوزاد دامن حضرت را نجس کرد، مادر کودک و اطرافیان به شدت ناراحت شدند، اما پیامبر فرمود: آزادش بگذارید، من لباس خود را می‌شویم اما فریاد زدن شما باعث می‌شود که این کودک بی گناه بترسد. بعد از جنگ موته، در حالی که فرزندان جعفر طیار را بر مرکب خود سوار نموده بود به استقبال سپاه اسلام رفت. سپس وارد مسجد شد و بالای منبر قرار گرفت و در حالی که فرزندان جعفر روی پله‌های منبر بودند، در فضیلت جعفر سخنرانی فرمود. پس از آن نیز آنها را روی زانوی خود نشانند و دست نوازش بر سرشان کشید. (سیر حلبی/ج ۳ ص ۶۸) امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر دو رکعت آخر نماز ظهر را بدون انجام مستحبات، به سرعت خواند. مردم پرسیدند: یا رسول الله چه کاری پیش آمده است؟ فرمودند: مگر شیون و گریه کودک را نشنیدید. (کافی/ج ۶ ص ۴۸) روزی پیامبر یکی از سجده هایش را خیلی طول داد. بعد از نماز برخی گفتند: یا رسول الله! گمان کردیم وحی نازل شده است. فرمودند: خیر، فرزندم حسن، در حال سجده بر دوشم سوار شد، صبر کردم او از شانه‌ام فرود آید. هرگاه حسن و حسین علیهما السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می‌شدند، حضرت از جا برمی‌خاست و آنان را در آغوش می‌گرفت و بردوش خود سوار می‌کرد. (بحارالانوار/ج ۴۳ ص ۲۸۵)

۸- صفات دیگری از پیامبر

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روی فرش ساده و حصیر می‌خوابید، کفش و لباس خود را وصله می‌زد، گاهی که به او توهین می‌شد یا تبسم یا عفو برخورد می‌نمود، شخصاً به بازار می‌رفت و نیازمندی‌های خود را به خانه می‌آورد و در کارهای خانه کمک می‌کرد. «آنس» می‌گوید: سالها در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله بودم و هرگز از من انتقاد و گلایه‌ای نکرد. به دست خود شیر می‌دوشید. به اطفال سلام می‌کرد، دعوت برده‌ها را می‌پذیرفت. از غذایی که میل نداشت مذمت نمی‌کرد. درباره میسواک و استفاده از عطر و به جای آوردن غسل جمعه و اصلاح سر و صورت خود و پوشیدن لباس سفید، عنایت و دقت خاصی داشت. در حال غذا خوردن به چیزی تکیه نمی‌داد تا در کنار نعمت‌های خدا قیافه متکبرانه به خود نگیرد.

از حشمت‌های ظاهری تنفر داشت، لذا اجازه نمی‌داد کسی پشت سر او به عنوان همراه، راه بیفتد. هرگاه سواره بود و کسی می‌خواست دنبال او بیاید، می‌فرمود: یکی از این سه کار را بکن یا جلوتر از من برو و من پشت سر تو بیایم یا من می‌روم و شما بعداً بیایید و یا اینکه دو نفری سوار مرکب می‌شویم. نیکوکاران را پاداش می‌داد، روزی شخصی را در حال نماز دید که با جمله‌هایی بسیار پر مغز و زیبا با خدای متعال راز و نیاز می‌کند. فرمود: نمازش که تمام شد او را نزد من آورید. وقتی به حضور حضرت رسید، حضرت سکه طلائی به او هدیه داد و فرمود: «وهبت لك الذهب لحسن ثنائك على الله» (حیات الحیوان/ج ۲ ص ۶۳) چون حال خوشی داشتی و خدا را به نیکویی حمد و سپاس می‌کردی این سکه را به تو بخشیدم.

سوال:

- ۱- انبیا چه امتیازاتی دارند؟
- ۲- ویژگی‌های تبلیغی پیامبر را توضیح دهید؟
- ۳- خصوصیات اخلاقی پیامبران را بیان فرمایید
- ۴- نکاتی را از سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بیان فرمایید.

امامت

«امام» به معنای پیشوا می باشد.

دلایل اثبات این که امامت، یکی از اصول دین است:

۱- خداوند در حجّة الوداع، پیامبر را مخاطب قرار داده و می‌فرماید: «يا ايها الرسول بلغ ما أنزل اليك من ربك و إن لم تفعل فما بلغت رسالته و الله يعصمك من الناس و الله لا يهدي القوم الكافرين» (مانده/۶۷)

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگات بر تو نازل شده است به مردم برسان و اگر چنین نکنی، خدا را انجام نداده‌ای (و رسالت تو بی‌سرانجام است) و بدان که خداوند تو را از خطرات احتمالی حفظ می‌کند و خداوند کافران را هدایت نمی‌کند. معلوم می‌شود پیامی را که پیامبر باید برساند درباره موضوعی بسیار مهم است که پیامبر صلی الله علیه و آله از پیامدهای آن و کارشکنی منافقان هراس دارد و آن مسئله جانشینی رسول خدا می‌باشد.

۲- در روایات متعدد یکی از امور زیر بنایی و اساسی اسلام، امامت و ولایت معرفی شده است از جمله: امام باقر علیه السلام می‌فرماید: بنای اسلام بر نماز، زکات، حج، روزه و ولایت استوار است. زواره که از شاگردان بزرگوار امام بود، می‌پرسد: کدام يك از این امور مهمتر است؟ امام می‌فرماید: ولایت از همه مهمتر است و سپس چنین توضیح می‌فرماید: زیرا ولایت، کلید سایر مسائل است و والی نقش رهبری و هدایت مردم را به دیگر موارد دارد. علاوه بر اینکه هر يك از نماز و روزه و حج و زکات به خاطر نبود امکانات مالی و بدنی قابل تغییر است، اما مسئله ولایت و رهبری در هر حال ثابت و بدون تغییر است.

۳- دلیل سومی که می‌توان برای اهمیت امامت آورد حدیث معروفی از پیامبر است که می‌فرماید: هر که بمیرد و نسبت به امام زمان خود شناختی نداشته باشد، گویا قبل از ظهور اسلام و به مرگ جاهلیت مرده است.

۴- امام باقر علیه السلام می‌فرماید: هر که بدون پذیرش رهبر حق، خود را به زحمت انداخته و عبادتی انجام دهد، هرگز مورد قبول خدا نبوده و او در تحیر و گمراهی است. آری در اسلام به مسئله انگیزه و هدف و رهبری و پیروی اصالت داده شده و اهمیت فوق العاده دارد. با نگاهی اجمالی به چهار دلیل فوق، می‌توان دریافت که رهبری در اسلام جزو اصول دین است نه فروع دین و اصل امامت از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ توحید که اولین اصل دین است، زمانی نمادین می‌شود که حاکم جامعه، امام معصوم باشد و گرنه به جای توحید، شرك و طاغوت سبز می‌شوند. نبوت و شریعت زمانی پابرجا می‌ماند که رهبری معصوم آن را حفظ کند و گرنه با خرافات و تحریف و بدعت و سلیقه‌های شخصی آمیخته شده و وحی از اعتبار می‌افتد.

توحید و امامت، دو قلعه مستحکم الهی

هنگامی که امام رضاعلیه السلام در حال گذر از شهر نیشابور بود، علاقمندان گرد آن حضرت را گرفته و تقاضای حدیثی کردند. امام حدیث معروف سلسله الذهب را که از پدر خود و پدرش از پدرش تا پیامبر علیهم السلام و او از جبرئیل و او از خدای متعال شنیده بود، این چنین بیان فرمود: «كلمة لاله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» «توحید قلعه محکم من است که هر در آن وارد شود، از عذاب من ایمن خواهد بود. آنگاه امام فرمود: «بشروطها و أنا من شروطها» (عیون الاخبار/ج ۲ ص ۱۳۵) توحید با شروطش قلعه الهی است و من یکی از آن شروط هستم.

علت نیاز به امام :

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: وجود رهبر برای مردم ضروری است، خواه نیکوکار باشد یا بدکار.

همان گونه که شنا در استخر نیاز به مربی و ناجی دارد و گذر از دریا نیاز به کشتی و ناخدا، دنیا نیز چنانکه امام فرمود: دریای عمیق و پر تلاطم است، «الدنيا بحر عمیق» (کافی/ج ۱ ص ۲۱۶) که به کشتی و کشتی‌بان نیاز دارد. این با کدام منطق و حکمت سازگار است که خداوند، شناوران ناتوان و ناآشنا را در دریای پرخطر به حال خود رها کند!

آیا می‌توان قبول کرد که هدف از آفرینش انسان رشد و کمال و در مسیر خدا قرار گرفتن باشد ولی در این میان هادی و راهنمایی در کار نباشد؟! چگونه قبول کنیم که انسان در راه‌های ساده و محسوس زندگی نیاز به راهنما دارد، اما در پیمودن راه‌های سعادت و معنویت و رسیدن به رشد واقعی که پیچیده‌تر و علم انسان در آن زمینه کمتر و وسوسه‌های شیطانی بیشتر است، نیاز به راهنما نداشته باشد.

آیا قرآن کافی نیست؟

سؤال: با وجود قرآن و کتاب آسمانی، دیگر چه نیازی به امام است؟ پاسخ: قرآن، کتاب قانون است و قانون به مفسر و مجری نیاز دارد. در نظام امروز جهان نیز در کنار قوه مقننه، قوه مجریه و قضائیه وجود دارد، زیرا قانون به مجری و ضمانت اجرا نیاز دارد. این نیاز در زمان پیامبر به دست او و پس از پیامبر توسط امامان به انجام می‌رسد. علاوه بر آنکه جزئیات همه چیز مثلاً تعداد رکعات نماز یا تعداد شوطهای طواف در قرآن ذکر نشده است و بسیاری از مطالب جزئی و مقطعی در قرآن وجود ندارد و پیامبر در زمان خود و امامان هر کدام در زمان خود، آنها را برای مردم بیان می‌کنند. خود قرآن می‌فرماید: به سراغ پیامبر بروید و دستورات خود را از او بگیرید.

الگو بودن امام

انسان برای رسیدن به کمال نیاز به الگو دارد و یکی از اصول تربیت، الگوسازی و استفاده از الگو می‌باشد. در واقع انسان اگر نمونه و مدلی نداشته باشد، سرگردان می‌شود. امام، الگوی کاملی است که باید همه انسان‌ها سعی کنند مثل او شوند. امام مدل، نمونه و میزان است. اگر الگوهای کامل و واقعی را پیش چشم خود مجسم نکنیم و به آنان عشق نوزیم، الگوهای کاذب و باطل با تبلیغات نابجا فراروی ما قرار خواهند گرفت و به آنان گرایش پیدا خواهیم نمود و ما را به سوی خود خواهند کشید. قرآن، تنها آن قسمتی از داستان پیامبران را که می‌تواند برای دیگران الگو باشد بیان می‌کند. به نام همسر و تعداد فرزند و تاریخ تولد و وفات آنان کاری ندارد. یعنی هرگز قرآن قصد داستان‌سرایی ندارد بلکه هدفش الگو سازی است. امام تنها راهنما نیست، بلکه امام است، تنها سرپرست نیست، بلکه امام است، یعنی کار و عبادت و خوردن و جنگیدن و سکوت و فریادش برای ما الگو و درس است.

تعیین امام تنها از طرف خداست

بعد از آنکه خداوند حضرت ابراهیم علیه السلام را با حوادثی از قبیل گذشت از مال و جان و همسر و ... آزمایش نمود و او از عهده تمام امتحانات الهی پیروز درآمد، خداوند او را به مقام امامت و رهبری نصب فرمود. متن فرمان و ابلاغ چنین بود: «انی جاعلك للناس اماماً» (بقره/۱۲۴) من تو را برای مردم، امام قرار دادم. در این ابلاغ از جمله «انی جاعلك» استفاده می‌شود که نصب امام باید تنها از طرف خدا باشد. زیرا امام باید دارای شرائط و ویژگی‌هایی باشد که جز خدا کسی واقف به آنها نیست از جمله: امام باید تمام قوانین حاکم بر انسان و هستی را بداند. امام باید از نتیجه حتمی راهی که انتخاب می‌کند آگاه باشد. امام باید در رهبری خود منافع خود را در نظر نگیرد و عوامل درونی و بیرونی محرک او نباشد. امام باید از عالی‌ترین صفات برجسته انسانی در حد اعلی برخوردار باشد و ناگفته پیداست که این شرائط در افراد معمولی یافت نمی‌شود و مردم نیز از وجود این شرائط در افراد بی‌خبرند.

امامت، عهد و پیمان الهی

نکته‌ای را که باید توجه نمود این است که قرآن از مسئله امامت با کلمه «عهدی» نام برده و همینکه حضرت ابراهیم علیه السلام مقام امامت را برای فرزندان خود طلب نمود خداوند پاسخ داد که عهد من (که همان مقام امامت است) به افراد ظالم نمی‌رسد: «لاینال عهدی الظالمین» (بقره/۱۲۴) اگر امامت عهد و پیمان خداست ما نمی‌توانیم آن را با شوری حل کنیم، چون در آیات مربوط به شورا، کلمه «أمر» آمده مانند: «وامرهم شوری بینهم» کار مردم با ایمان با مشورت انجام می‌گیرد و یا به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده می‌شود که «وشاورهم فی الامر» در مسائل مردم با آنان مشورت کن. توجه دارید که مورد مشورت در هر دو آیه، امور مربوط به مردم و مسائل اجتماعی است و هرگز شامل مسئله امامت که عهد و پیمان خداست نمی‌شود.

اهل بیت چه کسانی هستند؟

حدیث کساء: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله وارد خانه دخترش زهرا علیها السلام شد و عیای خود را که به «کسای یمانی» معروف بود بر روی خود کشید، اندکی گذشت، امام حسن علیه السلام که کودکی خردسال بود وارد شد، به مادر سلام کرد و جویای پدر بزرگ خود شد. فاطمه او را به سوی پدر راهنمایی کرد. سپس امام حسین علیه السلام و پس از او امیرمؤمنان علیه السلام وارد شدند و در کنار پیامبر قرار گرفتند و با اجازه رسول خدا به زیر کساء درآمدند. سرانجام حضرت

فاطمه علیها السلام نیز به آنها ملحق گردید. افراد دیگری نیز در خانه وجود داشتند، اما پیامبر به هیچ شخص دیگری اجازه ورود ندادند. آنگاه فرمودند: خدایا! اینها اهل بیت من هستند و در مورد آنان دعا کردی. این اقدام پیامبر بدان جهت بود که جلوی سوء استفاده دیگران را بگیرند و فردا هر کسی به عنوان عمو و همسر پیامبر ادعا نکند که از اهل بیت پیامبر است و مشمول آیه تطهیر می‌باشد.

اولی الامر کیست؟

در قرآن می‌خوانیم: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (نساء/۵۹) از خدا و رسول و صاحبان فرمان پیروی کنید. «اولی الامر» یعنی صاحب اختیار و فرمان، چه کسانی هستند؟ به عقیده ما شیعیان اولی الامر، امامان معصوم هستند، نه هر صاحب قدرتی که بر مردم تسلط پیدا کند. زیرا این صاحبان فرمانی که در کنار خدا و رسول هستند باید در راه خدا و رسول باشند. بدیهی است که وقتی می‌گویند از خدا و پیامبر فرمانبرداری کنید، یعنی هیچ گناهی را انجام ندهید. از طرف دیگر، اگر ما مصادیق اولی‌الامر را سلاطین و رؤسای جمهور کشورها بدانیم، که نه تنها معصوم نیستند بلکه گاهی سرآمد گنہکاران می‌باشند، پس باید از آنها فرمانبرداری و پیروی کنیم. آیا این صحیح است که قرآن در یک آیه هم به ما سفارش کند که پیرو خدا و رسول باشیم و هرگز دور خلاف نگردیم و گناه نکنیم و هم سفارش کند که پیرو کسانی باشیم که هر روز صدها خلاف می‌کنند؟! اگر خیلی خوش‌بین باشیم، آنان گاهی مرتکب گناه می‌شوند، که در این صورت مطیع آنها بودن، یعنی گاهی گناه کردن. آیا چنین تناقضی از سوی خداوند حکیم پذیرفته است؟ بنابراین منظور از اولی الامر هر حاکم و صاحب قدرتی نیست. بیانی دیگر همان گونه که در این آیه فرمان «اطیعوا» داریم، در آیات دیگر، نهی «لا تطع» و «لا تطیعوا» داریم. خداوند در یک جا فرمان اطاعت از حاکمان می‌دهد و در جای دیگر می‌فرماید: اطاعت نکنید، تکلیف چیست؟ اگر منظور از «اولی الامر» هر صاحب قدرتی باشد، با این همه مواردی که خداوند از اطاعت آنان نهی فرموده، از اطاعت شوندهگان چیزی باقی نمی‌ماند. مانند اینکه پزشک به بیمار بگوید: لبنیات بخور. بعد بگوید: ماست نخور، شیر نخور، پنیر نخور، کره نخور، خامه نخور و ... پس اولی‌الامر باید امامان معصوم باشند که اطاعت از آن بزرگواران همان اطاعت از خدا و رسول باشد و هرگونه انحراف فکری و عملی در آنان نباشد و از حد اعلای عصمت برخوردار باشند. اگر مراد قرآن از اولی الامر افراد غیر معصوم بود، حق این بود که فرمان به پیروی از آنان این چنین مطلق نباشد و مانند پیروی از والدین مشروط باشد. چنانکه قرآن می‌فرماید: اگر والدین خواستند فرزند را از مدار توحید خارج نمایند، اطاعت از آنها ممنوع است: «وان جاهدک لتشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما» (عنکبوت/۸) بنابراین اگر فرمان پیروی از اولی الامر بی‌قید و شرط آمده است، به این خاطر است که اولی الامر در دیدگاه قرآن نیازی به قید ندارد، آنها کسانی هستند که از انحراف به دورند و دارای مقام عصمت می‌باشند. اگر در مسیری حرکت کنیم و به تابلوی که بر روی آن نوشته عبور آزاد، برخورد کنیم، از این تابلو متوجه می‌شویم که مسیر مشکلی ندارد، وگرنه اگر مسیر مشکلی داشت یا باید تابلوهای احتیاط نصب می‌شد و یا حداقل تابلوی فوق نصب نمی‌شد. همچنین هنگامی که خداوند از انسان می‌خواهد از اولی الامر اطاعت کند و هیچ گونه قید و شرطی را ذکر نکرده، آشکار می‌گردد که آنها هیچ‌گونه لغزشی ندارند. علاوه بر آنکه بر اساس روایات مراد از «اولی الامر» پیشوایان معصومی هستند که طبق سید حدیث شیعه و اهل سنت، تعداد آنها دوازده نفر است. (جلاء البصر فی ائمه الاثنی/آیت الله صافی)

اولی الامر دوازده نفرند

در روایات متعدد، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله تعداد و نام جانشینان خود را بیان کرده است: جابر بن عبدالله انصاری، صحابی بزرگ پیامبر می‌گوید: زمانی که آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» نازل شد، از پیامبر اکرم پرسیدم: خداوند و پیامبرش را می‌شناسیم، اولی الامر کیانند که اطاعتشان به اطاعت خدا و رسول مقرون شده است؟ آن حضرت فرمود: ای جابر! آنان جانشینان من و ائمه مسلمین هستند. «اولهم علی بن ابی طالب ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی» اول آنان علی ابن ابیطالب سپس دو فرزند او حسن و حسین و آنگاه زین‌العابدین فرزند حسین و آنگاه فرزندش محمد معروف به باقر است که تو او را درک می‌کنی. ای جابر! زمانی که او را دیدی سلام مرا به او برسان.

امام مهدی علیه السلام

بر اساس شواهد تاریخی، یازده امام به دنیا آمده و شهید شده‌اند ولی امام دوازدهم پس از تولد به خواست خداوند از دیدگان غایب گشته‌اند تا هر زمان که خدا بخواهد و مصلحت بداند ظهور کنند و دنیا را پر از عدل و داد نمایند

ولایت فقیه تداوم خط امامت

علت غیبت امام دوازدهم، عدم آمادگی مردم برای پذیرش رهبری امام است. خداوند آن حضرت را برای زمان مناسب ذخیره فرموده است، تا زمانی که رشد و فرهنگ مردم به جایی برسد که بتوانند نور امامت را درک و از آن بهره‌گیری نمایند. از سوی دیگر در زمان غیبت حضرت مهدی علیه السلام ما را به حال خود رها نکرده‌اند، بلکه ما را به پیروی از فقها و اسلام شناسان عادل و با تقوا که نواب عام آن حضرت هستند، سفارش کرده‌اند. بنابراین بر ما لازم است که در حوادث و مشکلات گوش به فرمان حکم خدا که از طریق فقیه جامع شرایط عادل به ما ابلاغ می‌شود، باشیم.

ولایت فقیه و نقش آن

نقش ولایت فقیه همان نقش امامت و تداوم خط انبیاست. اسلام قوانینی درباره مسائل اقتصادی و جزائی و نظامی و قضائی دارد که نه اجازه می‌دهد آن احکام تعطیل شود و نه اختیار اجرای آن را به دست افراد جاهل به احکام می‌سپارد، بلکه اجرای آن را تنها به دست فقهای عادل و اسلام شناسان با تقوی سپرده تا در تمام حوادث طبق قانون خدا حکم کنند و اطاعت از آن فقها را همچون اطاعت از امام معصوم و رسول گرامی واجب دانسته است. آیا مسلمانان نیاز به حکومت و نظام

ندارند؟ آیا جامعه و کشور اسلامی نباید حفظ شود؟ آیا حفظ مرزها لازم نیست؟ آیا قوانین در کشور اسلامی نباید اجرا شود؟ آیا حق مظلوم نباید از ظالم گرفته شود و ظالم به مجازات برسد؟ آیا صدای اسلام نباید به همه دنیا برسد؟ آیا تلاش انبیا و امامان تنها برای زمان خود آن بزرگواران بود یا برای همه زمانها و سرزمینها؟ اگر جواب مثبت است و اسلام نیاز به نظام و حکومت و جامعه و قانون دارد و حفظ حقوق و مرزها مطرح است، باید در زمان غیبت نیز حکومت اسلامی باشد. زیرا بدون يك تشکیلات حساب شده و دقیق به خصوص در زمان ما که تمام مخالفان اسلام دارای تشکیلاتی بس بزرگ و دقیق هستند، هرگز نمی‌توانیم از قانون و مکتب و مرز و جان و مال و آبروی خود دفاع کنیم و اگر حکومت لازم است، حاکم هم لازم است. زیرا حکومت بدون حاکم محال است. اکنون که اسلام برای اجرای قوانین خود هم نیاز به حکومت دارد و هم حاکم، باید ببینیم حاکم چه شرایطی باید داشته باشد. آیا لازم است حکم خدا را عمیقاً بدانند یا نه؟ آیا عدالت داشته باشد یا نه؟ آیا آشنا و آگاه به مسائل و حوادث باشد یا نه؟ اگر پاسخ مثبت است و به حاکم اسلام شناس با تقوی و سیاستمدار نیاز است، این همان است که ما آن را ولایت فقیه می‌نامیم. کسانی که ولایت فقیه را قبول ندارند باید یکی از نظریه‌های زیر را بپذیرند: ۱- اسلام تنها نماز و روزه و يك سری عبادات فردی و اخلاقیات است و در مسائل مهم اجتماعی، حقوقی، قضائی، سیاسی و اقتصادی دخالتی ندارد.

۲- اسلام تنها برای زمان رسول‌الله بوده است و بعد از آن دیگر جای قوانین مهم اجتماعی تنها در لابلای کتاب‌هاست.

۳- اسلام دارای قوانین حکومتی و اجتماعی می‌باشد و شرایطی برای مجریان آن قرار نداده و هرکس گرچه جاهل و فاسق باشد می‌تواند زمام امور را به دست بگیرد. آیا جامعه اسلامی در زمان غیبت حضرت مهدی علیه السلام نیاز به حاکم و حکومت ندارد؟! (کتاب البیع امام خمینی (ره) ص ۴۶۲) امام رضاعلیه السلام می‌فرماید: هیچ ملت و امتی بدون رهبر نیست و قوام جامعه وابسته به وجود رهبر است، تا به فرمان او هم بیت المال جمع و تقسیم شود و هم با دشمنان خدا به نبرد برخیزند و هم مردم را تشکل داده و از تفرقه و تشتت حفظ کند. اگر جامعه چنین رهبری نداشته باشد، از هم می‌پاشد و قوانین خدا و دستورات رسول‌الله و احکام الهی تغییر می‌کند. (بحارالانوار/ج ۶ ص ۶۰) مشاهده می‌فرمائید که مسئله رهبری و حکومت در بیان امام رضاعلیه السلام به عنوان مهم‌ترین مسئله زندگی مطرح شده و ناگفته پیداست که گرفتن مالیات به نفع محرومان و تقسیم عادلانه آن و نبرد با مخالفان و تشکل افراد جامعه چیزی نیست که تنها مربوط به زمان حضور امامان معصوم باشد و در زمان غیبت جامعه را به حال خود رها و حکومت و حاکمی برای مسائل فوق لازم نباشد. بر اساس روایات نیز اسلام بار حکومت را به دوش فقیه عادل گذارده که به گوشه‌ای از آنها اشاره می‌کنیم: رسول خدای الله علیه و آله فقها را خلیفه خود معرفی کرده است، چنانکه فرمود: «اللهم ارحم خلفائی» خداوند! جانشینان مرا مورد لطف و رحمت قرار ده. از آن حضرت سؤال شد جانشینان شما چه کسانی هستند؟ فرمود: «الفقهاء» (وسایل الشیعه/ج ۱۸ ص ۱۰۱) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «العلماء ورثة الانبیاء» (وسایل الشیعه/ج ۱۸ ص ۵۲) علما، وارثان انبیا هستند. حضرت علی علیه السلام فرمود: خداوند از علما پیمان گرفته است که در برابر غارتگری ستمگران و گرسنگی محرومان خاموش نمانند. (نهج البلاغه/خطبه ۳) شکی نیست که حمایت از مظلومان و محکومیت ظالم نیاز به قدرت و تشکیلات دارد. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «العلماء حکام علی الناس» (غررالحکم) علما، حاکمان مردم هستند. امام حسین علیه السلام می‌فرماید: مجرای امور و احکام باید به دست علمای خدانشناس و با تقوی باشد، کسانی که در حرام و حلال خدا خیانت نمی‌کنند و امانت را حفظ می‌نمایند. (تحف العقول/ص ۲۴۲) از امام صادق علیه السلام درباره نزاع‌هایی که برای حل آنها به نظام طاغوتی مراجعه می‌شود سؤال شد، امام علیه السلام فرمودند: مراجعه به آنها ممنوع است. حتی اگر شخصی حق خود را از طریق دستگاه طاغوتی به دست آورد، حرام است. (شاید به خاطر این که مراجعه به دستگاه طاغوتی به منزله پذیرفتن آن نظام و تقویت آن است.) بلکه در این قبیل موارد وظیفه شما آن است که راه حل را از افرادی بخواهید که شناخت عمیق نسبت به علوم و روایات ما داشته باشند که من آنها را به عنوان فاضی و داور برای شما تعیین می‌کنم و بدانید که اگر او حکمی داد و شما آن را قبول نکردید، در واقع حکم خدا را کوچک گرفته‌اید و هر که آن فقها را رد کند، گویا ما را رد کرده و رد ما رد خدا و به منزله شریک به خدای بزرگ است. (کافی/ج ۱ ص ۶۸) امام کاظم علیه السلام فرمود: «الفقهاء حصون الاسلام» (کافی/ج ۱ ص ۲۸) فقها، قلعه اسلام هستند. امام زمان علیه السلام با خط مبارک خود پیامی برای یکی از نوایب خود نوشتند که در آن سفارش شده بود: «اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله» (وسایل الشیعه/ج ۲۷ ص ۱۴۰) در حوادث جامعه و پیش آمدها، به علما و دانشمندانی که علوم ما را نقل می‌کنند مراجعه کنید که من آنها را به عنوان حجت در میان شما قرار دادم و خودم حجت خدا هستم. از این گونه احادیث متوجه می‌شویم که موضوع ولایت فقیه چیز تازه‌ای نیست که جمهوری اسلامی آن را مطرح کرده باشد، بلکه از آغاز بوده است، منتهی طاغوت‌ها و پادشاهان نگذاشتند فرصتی برای عمل به این گونه احادیث پیدا شود. گنجی بود مخفی که امام خمینی قدس سره موانع آن را بر طرف کرد و آن را آشکار ساخت. راه دور نرویم، مهم‌ترین رمز پیروزی ملت ایران در این انقلاب توجه به ولایت فقیه بود، فقیه جامع‌الشرایطی همچون امام‌قدس سره که دستور می‌داد و مردم با جان و دل می‌پذیرفتند. دستور داد شیرهای نفت را ببندید، سربازها از سربازخانه‌ها فرار کنند، کمبودها را از سهم امام جبران کنند، به تحصن خود ادامه دهید، اگر درب مساجد را بستند وسط خیابان‌ها اقامه عزاداری نمایید، آیا این دستورات به موقع امام در زمان طاغوت و پیروی مردم مسلمان دلیل سقوط رژیم پهلوی نشد؟! ایران کشور پهناوری بود، که در طول تاریخ هر وقت دشمنان به آن حمله کردند، گوشه‌ای از آن را جدا کردند. تنها زمانی که نتوانستند حتی يك وجب از خاک آن را جدا کنند، زمانی بود که کشور در دست يك ولی فقیه بود، با اینکه تمامی قدرت‌های استکباری جهان و عمال آنها هماهنگ و متحد شده و مصمم بر شکست ایران و تجزیه آن بودند. برای همین است که جهان‌خواران و مزدوران داخلی آنها با ولایت فقیه مخالفت و با انواع توطئه‌ها و تهمت‌ها در صد تضعیف آن هستند. من نمی‌دانم دلیل منطقی کسانی که با ولایت فقیه مخالفت می‌کنند، چیست و چه می‌گویند؟ آیا می‌گویند مسلمانان حکومت و نظام لازم ندارند؟ آیا می‌گویند نظام لازم است ولی ناظم و والی و حاکم لازم نیست؟ آیا می‌گویند والی جامعه اسلامی، افراد غیر اسلام شناس باشند؟ آیا فکر می‌کنند ولایت فقیه يك نوع استبداد دینی یا طبقاتی است؟ مگر فقیه از يك طبقه خاصی است؟ و مگر خودخواهی سلب عدالت از فقیه نمی‌کند که در این صورت ولایت او در جامعه از بین می‌رود. ما از مخالفان ولایت فقیه می‌پرسیم:

شما که دست امت را از دست فقیه عادل درمی‌آورید در دست چه کسی می‌گذارید؟ چند فقیه عادل سراغ دارید که وابسته به شرق یا غرب و وطن فروش باشد؟ در این چند سال که مردم ولایت فقیه را پذیرفتند، چه ضرری کردند و از چه چیزی باز ماندند؟ مگر تقلید تنها در مسائل عبادی است؟! مگر در مسائل اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، احتمال حرام و حلال داده نمی‌شود و مگر نباید در هر موضوعی که احتمال حرام و حلال می‌دهیم تقلید کنیم؟ آیا سپردن رهبری امت مسلمان به

غیراسلام‌شناس همچون سپردن دانشکده پزشکی به غیر پزشک نیست؟ آیا سپردن امت به دست افراد غیرعادل و گناهکار، خیانت به مقام انسانیت نیست؟

سوال:

۱- دلایل اثبات این که امامت، یکی از اصول دین است چیست؟

۲- علت نیاز به امام چیست؟

۳- تعیین امام از طرف کیست؟

۴- اهل بیت چه کسانی هستند؟

۵- اولی الامر کیست؟

۶- ولایت فقیه را توضیح دهید؟

معاد

دیدگاه ادیان الهی و مکتب های مادی درباره آینده انسان و جهان:

الف) تمام ادیان الهی، آینده جهان و انسان و نتیجه کارها و تلاش او را بسیار روشن و امیدوار کننده و روح بخش می‌دانند، قرآن می‌گوید: «وَأَن إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى» (نجم/۴۲) همانا نهایت و پایان به سوی پروردگارت می‌باشد.

انبیا می‌گویند:

۱- انسان بیهوده آفریده نشده است؛ «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا» (ذاریات/۵۶)

۲- در آفرینش انسان هدفی بس بزرگ در کار است و آن انتخاب راه حق از میان تمام راهها و بندگی و تسلیم خدا از میان تمام انواع بندگی ها و تسلیم‌ها است؛ «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (مومنون/۱۱۵)

۳- برای آنکه انسان در هدفش موفق شود، تمام امکانات طبیعی را برای او قرار داده و همه چیز را مسخرش نموده‌ایم؛ «سَخَّر لَكُمْ مَا فِى الْأَرْضِ» (حج/۶۵)

۴- به او بشارت و هشدار دادیم که کار نیک و بد تو در هر شرایط و هر مقداری که باشد، زیر نظر و مورد حساب قرار می‌گیرد؛ «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (زلزال/۷-۸)

۵- انسان در گرو عمل خویش است؛ «كُلَّ نَفْسٍ يَمَا كَسَبَتْ رَهِينَةً» (مدثر/۳۸)

۶- حتی از گوش، چشم و دل انسان واز شنیدن‌ها، گفتنی‌ها و فکر کردن‌ها بازپرسی می‌شود؛ «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عِنْدَ مَسْئُولَا» (اسراء/۳۶)

۷- خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند؛ «إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (توبه/۱۲۰)

ب) مکتب‌های مادی، آینده جهان و انسان را بنیست، تاریک، فانی و نیستی می‌دانند و این دید بسیار خطرناک و یأس‌آور است.

چگونگی اثبات معاد

امام جواد علیه السلام می‌فرماید: خوابیدن و بیدارشدن، بهترین نمونه‌ای است که مردن و زنده شدن را برای ما قابل درک می‌کند. آری مرگ يك خواب طولانی و شدیدی بیش نیست. بهار و پائیز درختان، نمونه دیگری از زنده شدن و مردن گیاهان است، در سوره فاطر می‌خوانیم: خداست که بادها را می‌فرستد تا ابرها را برانگیزد و آنها به شهرها و مناطق مرده روانه می‌کند و پس از باریدن، آن شهر مرده را زنده می‌کند، سپس می‌فرماید: «كَذَلِكَ النَّشُورُ» (فاطر/۹) یعنی زنده شدن مردگان هم مانند زنده‌شدن درختان و گیاهان است. در جای دیگر می‌فرماید: «وَأَحْيَيْنَا يَه بَلَدَةً مِّمَّا كَذَلِكِ الْخُرُوجُ» (ق/۱۱) ما به واسطه باران شهر مرده را زنده کردیم، همچنین است خروج شما در قیامت، بنابراین، نمونه‌های زنده شدن در آفرینش و

جهان هستی هر روز و شب و هر سال و فصل پیش چشم ما می‌درخشد و مسأله زنده‌شدن مرده (با آن همه عظمت) را برای ما ساده و ممکن جلوه می‌دهد. قرآن برای اثبات اینکه زنده شدن مردگان کار محالی نیست، نمونه‌های فراوانی را بیان می‌کند، از جمله:

الف) شخصی استخوان پوسیده‌ای را از دیوار کند و با فشار دست آن را پودر کرد (و با يك دنیا غرور و نخوت) به رسول خدای علیّه وآله گفت: کیست که دوباره این استخوان پوسیده متلاشی شده را زنده کند؟ خداوند به پیامبرش می‌فرماید: «قل یحییها الذی انشأها اول مرة» (یس/۷۸-۷۹) به او بگو: همان خدایی که مرتبه اول او را آفریده، بعد از متلاشی شدن هم می‌تواند دوباره آن را خلق کند.

ب) حضرت عَزیر علیه السلام در سفری از کنار آبادی خراب شده‌ای عبور می‌کرد، از روی تعجب (نه انکار) پرسید: چگونه خدا اینها را پس از مرگ زنده می‌کند؟! خداوند همانجا جان او را گرفت و بعد از صد سال زنده کرد و از او پرسید: چقدر در اینجا مانده‌ای؟ آن پیامبر گفت: يك روز یا نصف روز. خداوند فرمود: تو صد سال است که اینجا هستی، به الاغی که سوارش بودی و غذایی که همراه داشتی نگاه کن و قدرت خدا را دریاب که چگونه الاغ، مرده و پوسیده و متلاشی شده، ولی غذایی که باید بعد از یکی دو روز فاسد شود، صد سال است که سالم نگاهداری شده است، حالا برای اینکه زنده‌شدن مردگان را با چشم خود ببینی نگاهی به همین استخوان‌های پوسیده الاغ کن که در جلو چشم تو آنرا از زمین بلند و گوشت و پوست و روح را به او بر می‌گردانیم تا برای آیندگان نشانه و درسی باشد. آن حضرت زمانی که هم زنده شدن الاغ و سالم ماندن غذای صدساله را دید گفت: می‌دانم که خدا بر هر کاری قدرت دارد. (بقره/۲۵۹)

ج) حضرت ابراهیم علیه السلام از کنار دریایی می‌گذشت، لاشه‌ای را دید که گوشه‌ای از آن در دریا و قسمت دیگرش در خشکی قرار داشت و حیوانات دریایی و صحرایی و پرندگان بر سر آن ریخته و هر ذره‌ای از آن را يك نوع حیوانی می‌خورد، همین که این منظره را دید از خدا پرسید: روز قیامت چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ (در حالی که ذرات این لاشه در دریا و صحرا و فضا پخش شده و هر قسمت بدنش جزو بدن حیوانی گردیده است) خداوند از ابراهیم پرسید: آیا ایمان به معاد و قدرت من نداری؟ گفت: چرا ولی با مشاهده عینی، آرامش دل پیدا می‌کنم. آری، استدلال و منطق تنها مغز و فکر را آرام می‌کند، ولی تجربه و مشاهده دل را آرامش می‌بخشد. خداوند به ابراهیم فرمود: چهار نوع پرنده را بگیر و پس از ذبح و کشتن، گوشتشان را در هم مخلوط کن و بر بالای چند کوه بگذار و سپس يك آن پرندگان را صدا کن و بین چگونه ذرات مخلوط، از هم جدا شده و در کنار هم قرار می‌گیرد و به شکل پرنده اول ساخته می‌شود. حضرت ابراهیم علیه السلام خروس، کبوتر، طاووس و کلاغ را گرفت و ذبح نمود و گوشتشان را کوبیده و در هم مخلوط کرد و بر سر ده کوه نهاد، سپس هر يك از آن پرنده‌ها را صدا زد، تمام ذرات گوشت آنها که بر سر هر قله کوهی بود، بهم متصل شد و در برابر چشمان او به صورت همان چهار پرنده کامل در آمدند. (بقره/۲۶۰)

چرا باید معاد وجود داشته باشد؟

دلیل اول عدل خدا

در قرآن آیات فراوانی به چشم می‌خورد که از عقل‌ها و وجدان‌ها سؤال می‌کند که آیا خوبان و بدان با هم مساوی هستند و هیچ تفاوتی نخواهند داشت؟ «أفمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا یستویون» (سجده/۱۸) آیا مؤمن و فاسق یکسانند؟! هرگز چنین نیست.

دلیل دوم حکمت خدا

اگر قیامتی نباشد اصل آفرینش انسان و جهان لغو و بیهوده و خلاف حکمت الهی است. اگر معاد نباشد کار خدا به مراتب از این نوع پذیرایی و سفره‌چینی بیهوده‌تر است، زیرا خداوند نیز سفره‌ای به اندازه جهان هستی پیش روی انسان گسترده است، سفره‌ای نو و ابتکاری که اختراع‌کننده آن خود اوست؛ «بديع السموات و الأرض» (انعام/۱۰۱) سفره‌ای بس نیکو و زیبا؛ «الذی أحسن کل شی خلقه» (سجده/۷) سفره‌ای حساب شده و با اندازه‌گیری دقیق؛ «و کل شی عنده بمقدار» (رعد/۸) سفره‌ای بر اساس لطف و رحمت خداوند؛ «کتب علی نفسه الرحمة» (انعام/۱۲) او لطف و رحمت را بر خود حتمی نموده است. سفره‌ای پر از انواع نعمت‌ها؛ «خلق لکم ما فی الأرض جمیعاً» (بقره/۲۹) آن هم نعمت‌های دل‌پسند و لذیذ؛ «و رزقناهم من الطیبات» (اسراء/۷۰) سفره‌ای زیر سقف و ستارگانی زیبا؛ «إنا زینا السماء الدنيا زینةً لکواکب» (صافات/۶) سفره‌ای با کارگردانان بسیار که مسئول تقسیم و تدبیر هستند؛ «قالقمسمات أمرا» (ذاریات/۴) ، «قالمدبرات أمرا» (نازعات/۵) سفره‌ای همراه با پزشکی دلسوز. حضرت علی‌علیه السلام فرمود: رسول خدای علیّه وآله پزشکی بود که چنان علاقه و سوزی نسبت به مردم داشت که خودش می‌گشت و مریضان را پیدا می‌کرد و آنها را مداوا می‌فرمود. (نهج البلاغه/خطبه ۱۰۸) آیا می‌توان قبول کرد که خدای حکیم چنین سفره‌ای با آن همه ویژگی‌ها برای نسل بشر گسترانیده باشد، ولی مردم بدون مراعات برنامه‌های آن، گروهی ظالم و در رفاه و آزاد و گروه دیگری در بند و فقیر و مظلوم باشند و پس از چند روزی همه مرده و بساط سفره بر چیده شود و همه چیز خاتمه پیدا نماید؟ آیا این کار از چنان حکیمی انتظار می‌رود؟! خدایا! تو از هرگونه کار بیهود و عیبی پاک و منزّه هستی، هرگز این آفرینش را بوج و باطل نیافریدی. «ربنا ما خلقت هذا باطلاً سیحانک» (آل عمران/۱۹۱)

ما قدرت و علم خدا را از روزه دید خود نگاه می‌کنیم و چون خود ما محدود هستیم، نمی‌توانیم بی‌نهایت را تصور کنیم، در سرتاسر داستان‌های قرآن این حقیقت به چشم می‌خورد که خداوند می‌خواهد فکر ما را از انحصار این چهار چوب مادی بیرون کند و لذا اگر می‌گوید: ما به زن بی‌شوهری به نام مریم نوزاد دادیم. (مریم/۲۰)

اگر می‌گوید: ما به نوزاد در گهواره قدرت سخن گفتن دادیم. (مریم/۲۰)

اگر می‌گوید: ما توسط پرندگان به نام ابابیل، فیل‌سواران را نابود کردیم. (فیل/۴)

اگر می‌گوید: با زدن يك عصا، دوازده چشمه آب از سنگها بیرون آوردیم. (بقره/۶)

اگر می‌گوید: ما با نَفَسِ حضرت عیسی علیه السلام مردگان را زنده کردیم. (مائده/۱۱۰)

اگر می‌گوید: ما به زکریای پیرمرد و همسر نازای او فرزندی به نام یحیی دادیم. (هود/۷۲)

واگر می‌گوید: ما موسی را در دامن خود فرعون تربیت کردیم. (قصص/۹)

و صدها نمونه دیگر، همه و همه به خاطر آن است که چشم‌انداز فکر انسان از چهارچوب آنچه با او در شبانه روز مأنوس شده وسیع‌تر گردد و کمی هم به ماورای طبیعت بیندیشد، چنانکه سفارش به تلاوت قرآن برای تذکر و مرور این قبیل خاطرات است.

نقش ایمان به معاد :

۱- در زندگی انسان :

تشویق و تهدید (حتی اگر به مقدار کم باشد) در حرکت انسان نقش مهمی دارد، تا چه رسد به اینکه تشویق کننده و یا غضب کننده خداوند تعال و نوع تشویق و تهدید دوزخ و بهشت جاودانه باشد.

کسی که می‌داند این خانه حساب دارد، بازرس دارد، دادگاه و زندان و شکنجه دارد و ریز و درشت کارش زیر نظر و مورد حساب قرار می‌گیرد و تمام سختی‌ها و راحتی‌ها بازتاب عملکرد خود اوست، قهراً نمی‌تواند يك انسان بی‌تفاوت و هزره کار و متجاوز باشد، و کسی که می‌داند مقدار کمی از کارش هم بی‌حساب نمی‌ماند، نمی‌تواند دلگرم نباشد و سعی می‌کند چنان زندگی کند که از نعمت‌های آخرت بی بهره نباشد.

۲- در مسائل اقتصادی:

قرآن به کسانی که داد و ستد دارند می‌فرماید: وای برکم فروشان، آیا این کم‌فروشان نمی‌دانند که برای روزی بسیار بزرگ مبعوث خواهند شد؟ و در دادگاه عدل الهی باید پاسخ آن همه کم‌فروشی را بدهند؟ در اینجا قرآن با یادآوری قیامت جلو کم‌فروشان را می‌گیرد، البته این نمونه‌ای از نقش معاد بود و گرنه ایمان به معاد در تمام مسائل اقتصادی اعم از تولید، توزیع، مصرف، مدیریت، بازرگانی و تجارت و هر نوع فعالیت دیگر نقش مهمی دارد، به خصوص در مساله ولخرجی و اسراف.

۳- در مسائل نظامی:

گروهی از بنی‌اسرائیل نزد یکی از پیامبران خود آمده و گفتند: ما بنا داریم در راه خدا با متجاوز ستمگر بجنگیم، لیکن نیاز به يك فرمانده لایق داریم، پیامبر فرمود: من فکر نمی‌کنم که شما مرد جنگ باشید، آنان گفتند: با این همه ستمی که از متجاوز می‌کشیم حتماً آماده جنگ در راه خدا هستیم. پیامبر گفت: خداوند طالوت را که فردی شایسته و نیرومند و آشنا به مسائل رزمی است، به عنوان فرمانده شما معرفی می‌کند. آنگاه مردم در برابر این وعده و فرمان پیامبر، به چند دسته تقسیم شدند: گروهی از داوطلبان جبهه و جنگ بعد از شعارهای زیاد همین که فرمان جنگ صادر شد در همان مرحله اول نافرمانی کرده و فرار نمودند. گروهی دیگر فقر مالی فرمانده را بهانه قرار داده و از رفتن به جبهه سرباز زدند. گروه دیگر با اینکه قول داده بودند که در آزمایشی که خداوند از آنها می‌گیرد استقامت کنند، اما بی‌صبری کرده و مردود شدند. گروه دیگری گرچه به هنگام صدور فرمان جنگ نترسیدند، اما همین که لشکر قدرتمند دشمن را دیدند خود را باخته و گفتند: ما امروز طاقت مبارزه نداریم. تنها يك دسته کوچکی که ایمان به معاد داشتند با شعار: «كَمْ مِنْ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ قَلِيلَةً كَثِيرَةً يَأْذِنُ اللَّهُ» (بقره/۲۴۹) یعنی چه بسا گروه کمی که بر گروه زیاد به اذن خدا پیروز می‌شوند، به دشمن حمله کرده و دشمن را از پای در آوردند. در این ماجرا (که به نام داستان طالوت و جالوت در سوره بقره آیات ۲۴۹ تا ۲۵۱ مطرح شده)، رمز پیروزی و پایداری در جبهه و جنگ را ایمان به معاد دانسته است، زیرا می‌فرماید: «قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ» (بقره/۲۴۴-۲۵۱) یعنی کسانی که ایمان به ملاقات خدا و روز قیامت داشتند گفتند: پیروزی مربوط به جمعیت زیاد یا کم نیست، باید به دشمن حمله کنیم و به وظیفه الهی خود عمل کنیم که خداوند با صابران است.

۴- در برخورد با طاغوتیان:

فرعون برای اینکه آبروی حضرت موسی را بریزد از همه شهرها ساحران را دعوت کرد تا با سحر و جادویشان معجزه حضرت موسی را خنثی نمایند، این ساحرانی که تا آن موقع ایمان به معاد نداشتند، همه چشم به يك سکه دربار فرعون داشتند و حتی آن روح‌گدایی خود را به زبان هم آورده و به فرعون گفتند: «أَنْتَ لَنَا لِأَجْرًا» (اعراف/۱۱۳ و شعرا/۴۱) آیا اگر ما آبروی موسی را بریزیم پول و مزدی به ما می‌دهی؟ که با پاسخ مثبت فرعون شروع به کار نمودند و هر چه در توان داشتند انجام دادند و سپس حضرت موسی عصای خود را انداخت و اژدها شد و تمام بافته‌های آنان را نابود کرد. ساحران که فهمیدند معجزه و کار موسی از سحر و نوع کارهای محدود خودشان خارج بوده و کاری صدرصد الهی است، در حضور فرعون به موسی علیه السلام گرویده و به او ایمان آوردند. فرعون که خشمناک شده بود همه را تهدید کرد و گفت: آیا قبل از اجازه من

ایمان می‌آورید؟! من دست و پای شما را به عکس یکدیگر قطع می‌کنم و به شاخه‌ها و تنه‌های درخت خرما آویزانتان می‌کنم. اما آنان که تا ساعتی قبل ایمان نداشتند و چشم به جایزه‌های فرعون‌ی داشتند، اکنون به خاطر ایمان به خدا و معاد، در برابر فرعون ایستاده و با کمال آرامش به او گفتند: «إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (طه/۷) هر کاری می‌خواهی انجام بده، زیرا زور و ستم تو بیش این دنیا نیست، و «قَالُوا لِأَصْنِ إِيَّا أَلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ» (شعرا/۵۰) کشتن ما مهم نیست که ما به سوی خدای خود باز می‌گردیم. راستی ایمان به معاد چه غوغایی در روح این افراد بوجود آورد، دنیا و فرعون و سگه‌ها و پادشاهی‌ها را که تا چند لحظه پیش برای آنها مهم‌ترین مسئله جلوه می‌کرد، یکسره به هیچ می‌انگارند و به ریش فرعون می‌خندند و زور و قدرت او را محدود و ناچیز می‌دانند.

۵- در توجّه به محرومان :

«عقیل» که پیرمرد عیالواری بود، خدمت برادر خود امیرالمؤمنین حضرت علی‌علیه السلام رسید و درخواست کرد تا از بیت‌المال به سبب خویشاوندی خود سهمیه بیشتری به او بدهد. امام آهنی را داغ کرد و نزدیک دست عقیل آورد، عقیل از ترس دست خود را می‌کشد امام می‌فرماید: اگر تو از این آتش ساده دنیا می‌ترسی، من از عذاب و قهر ابدی خدا می‌ترسم. (نهج البلاغه/کلام ۲۱۵)

انگیزه‌های انکار معاد

۱- گریز از مسئولیت :

قرآن می‌فرماید: «رَبُّدُ الْإِنْسَانِ لِيَفْجَرُ أَمَامَهُ يَسْتَلُّ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ» (قیامت/۵) انسان می‌خواهد برای فساد و عیاشی راه‌های جلو خویشتن را باز ، لذا منکر قیامت شده و می‌گوید: قیامت نیست، تا بتواند هر کاری می‌خواهد انجام دهد. گاهی انسان می‌خواهد از درخت یا زمینی در بیابان استفاده کند، وجدان اخلاقی و روح تقوا به او می‌گوید: این کار را نکن که صاحبش راضی نیست. او برای اینکه سر وجدان خود کلاهی بگذارد و راه را برای استفاده خود باز کند. می‌گوید: این زمین و درختان که مالک ندارند، آری، انسان چنان قدرت توجیه دارد که گاهی خود او هم ناخودآگاه آن را باور می‌کند. ما این انگیزه‌ها را که ریشه روانی دارد، به عنوان «گریز از مسئولیت» نام می‌نهم.

۲- عدم ایمان به قدرت و علم خدا :

در آیات متعدّد قرآن می‌خوانیم که مخالفان و منکران معاد هیچ دلیل و برهان علمی برای انکار قیامت ندارند، بلکه تنها زنده شدن را بعید می‌دانند که ما نمونه‌های آن را در اینجا بیان می‌کنیم: * «وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَتُنُونُ» (جاثیه/۲۴) کسانی که منکر معاد هستند هیچ گونه دلیل علمی ندارند، تنها با خیال و گمان حرف‌هایی می‌زنند. * «زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُعَذَّبُوا» (تغابن/۷) کفار گمان می‌کنند که بعد از مرگ دیگر زنده نمی‌شوند. آری، دلیل انکار معاد همان است که انسان ایمان به قدرت خداوند ندارد، لذا قرآن برای مخالفان نمونه‌هایی از قدرت الهی را نقل می‌کند و می‌فرماید: همان قدرتی که تو را ساخت می‌تواند متلاشی کرده و دوباره از نو بسازد و ناگفته پیداست که متلاشی و بهم پیوستن از اصل آفریدن آسان‌تر است (گر چه برای خدا هیچ کاری، مشکل نیست).

۳- آگاهی نداشتن به زمان قیامت :

بهبانه دیگر مخالفان معاد این است که زمان قیامت چه وقت است؟ در قرآن می‌خوانیم که پس از شنیدن جواب‌هایی از رسول خدای علی‌ه و آله به جای قبول کردن با تعجب و مسخره سر خود را تکان داده و می‌گفتند: «وَقَوْلُونَ مَتَى هُوَ» (اسراء/۵۱) قیامت چه وقت است؟ غافل از آنکه زمان وقوع قیامت را جز خدا کسی نمی‌داند، ولی ندانستن تاریخ هرگز دلیل انکار نیست. آیا اگر کسی ساعت مردن خود را نداند باید اصل مردن را انکار کند؟

۴- مرگ، پایان قدرت خدا و نیستی :

منکران معاد می‌گویند: مردن، یعنی تمام شدن قدرت خدا و پیروزی عوامل مرگ بر اراده خدا، در جایی که مردن نیز از مقدرات الهی و تحت اراده و قدرت خداوند است. قرآن می‌فرماید: «نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ» (واقع/۶۰) ما خودمان مرگ را در میان شما مقدر نمودیم و هیچ عاملی در هستی بر ما پیروز نشده و سبقت نمی‌گیرد. آنان می‌گویند: مردن، یعنی نیستی و فانی شدن! غافل از آنکه نیستی که آفریدن نمی‌خواهد. چنانکه در قرآن می‌خوانیم: «خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ» (ملک/۲) خداوند هم مردن و هم زندگی و حیات را آفرید. بنابراین مرگ نیستی نیست، بلکه انتقال از منزلی به منزل دیگر است. جالب اینکه قرآن از مردن، ۱۴ مرتبه با واژه «توفی» که به معنای تحویل گرفتن است نام می‌برد، یعنی با مردن، شما نابود نمی‌شوید بلکه ما داده خود را بدون کم و کاست پس گرفته و موقتاً تحویل مأموران خودمان می‌دهیم. رسول خدای علی‌ه و آله نیز فرمودند: گمان نبرید که با مرگ نابود می‌شوید، بلکه از خانه‌ای به خانه دیگر کوچ می‌نمایید.

آثار یاد موت و معاد :

امام صادق علیه السلام در نقش و ارزش یاد مرگ و معاد چنین می‌فرماید:

* «ذِكْرُ الْمَوْتِ يُبَيِّتُ الشَّهَوَاتِ» یاد مرگ شهوات را از بین می‌برد.

* «وَيَقْلَعُ مَنَابِتِ الْغَفْلَةِ» ریشه‌های غفلت را یکسره بر می‌کند.

* «وَيُقَوِّى الْقَلْبَ بِمَوَاعِدِ اللَّهِ» دل انسان را با وعده‌های الهی محکم می‌کند.

* «وَيُرِقِّ الطَّبِيعَ» روحیه انسان را از قساوت به لطافت سوق می‌دهد.

* «وَيُكْسِرُ أَعْلَامَ الْهَوَى» نشانه‌ها و علامت‌های هوسها را می‌شکند.

* «وَيُطْفِئُ نَارَ الْجِرْصِ وَيُخَفِّرُ الدُّنْيَا» آتش حرص را خاموش و دنیا را در جلو چشم انسان کوچک می‌کند. سپس امام صادق علیه السلام درباره معنای این کلام رسول خداصلی الله علیه وآله که فرمود: «يَكُ سَاعَتُ فِكْرٍ كَرْدُنِ از عِبَادَتِ يَكُ سَالٍ بَهْتَرِ است، می‌فرماید: فکر درباره آینده خود و بازپرسی‌ها و حساب‌ها و دادگاه عدل الهی و آمادگی برای پاسخ است. (بحارالانوار/ج ۶ ص ۱۲۳) در روایات می‌خوانیم: «زیرک‌ترین افراد کسانی هستند که بیشتر یاد مرگ هستند. (بحارالانوار/ج ۶ ص ۱۲۵) پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَصْدَأُ كَمَا يَصْدَأُ الْحَدِيدُ. قِيلَ: فَمَا جَلَاتُهَا؟ قَالَ: ذِكْرُ الْمَوْتِ وَ تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ» (نهج الفصاحه/حدیث ۹۲۴) همانا این دلها همانند آهن زنگ می‌زند، پرسیدند جلا و صیقل آن با چیست؟ فرمود: با یاد مرگ و تلاوت قرآن. در جمله دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «اَكْثَرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ» زیاد یاد مرگ باشید که دارای چهار اثر است:

۱- گناهان شما را پاک می‌کند. «فَأَنَّهُ يُمَحِّصُ الذُّنُوبَ»

۲- علاقه مفرط شما را به دنیا کم می‌کند. «وَيُزَهِّدُ فِي الدُّنْيَا»

۳- هرگاه در حال غنی و بی‌نیازی یاد مرگ کنید، جلو مستی‌ها و طغیان‌هایی که از سرمایه و ثروت برمی‌خیزد را می‌گیرد. «فَإِنْ ذَكَرْتُمُوهُ عِنْدَ الْغِنَى هَدَمَهُ»

۴- هر گاه در حال تندرستی و فقر انسان یاد مرگ افتد و فکر این باشد که چگونه باید در دادگاه عدل الهی پاسخ درآمد و مصرف، و پاسخ محرومان جامعه را بدهد، قهراً به همان مقدار کم راضی و خشنود می‌شود. «وَإِنْ ذَكَرْتُمُوهُ عِنْدَ الْفَقْرِ أَرْضَاكُمْ بِعَيْشِكُمْ» (نهج الفصاحه/حدیث ۴۴۴) زیرا می‌بیند اگر مالی ندارد مسئولیتش هم کمتر است. حضرت علی علیه السلام با یادآوری تاریخ پیشینیان که چگونه مرگ آنها را ربوده، مردم را تربیت می‌کند و فریاد می‌زند: «أَيُّنَ الْعَمَالِقَةَ وَأَبْنَاءَ الْعَمَالِقَةَ» کجا هستند پادشاهان یمن و حجاز که ریشه آنها نیز به باد رفته است؟ «أَيُّنَ كِسْرَى وَ قَيْصَرَ» کجا بندگان شاهان ایران و روم؟ «أَيُّنَ الْجَبَابِرَةَ وَأَبْنَاءَ الْجَبَابِرَةَ» کجا بندگان ستمگران و دودمانشان؟ «أَيُّنَ مَنْ حَصَنَ وَآكَدَ وَزَخْرَفَ» (نهج البلاغه/خطبه ۱۸۱) کجا هستند کسانی که دژها ساختند و محکم‌کاری‌ها کردند و با طلا و غیره زینت کردند؟ «أَيُّنَ مَنْ كَانَتْ مِنْكُمْ أَطْوَلُ أَعْمَارًا وَأَعَظَمَ آثَارًا» کجا هستند کسانی که عمرشان از شما بیشتر و آثارشان از شما بزرگ‌تر بود؟ (غررالحکم)

مرگ از دیدگاه معصومین علیهم السلام :

در کلمات پیشوایان معصوم برای مرگ تعبیرات جالبی بکار برده شده که ما گوشه‌ای از آنرا در اینجا بیان می‌کنیم : پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله می‌فرماید: خروج افراد مؤمن از دنیا همچون بیرون آمدن طفل از شکم مادر است که از تاریکی‌ها و تنگی‌ها و فشارها به فضای روشن و بزرگ وارد می‌شود. (نهج الفصاحه/حدیث ۲۶۴۵) از امام حسن علیه السلام سؤال شد که مرگ چیست؟ فرمود: مرگ بهترین شادی‌هایی است که بر مؤمن وارد می‌شود. امام حسین علیه السلام می‌فرماید: مرگ پلی است که شما را از دردسرهای دنیا به رفاه و لطف خدا می‌رساند، همان گونه که برای دشمنان خدا انتقال از کاخ به زندان است. امام سجاده علیه السلام می‌فرماید: مرگ برای افراد با ایمان همچون بیرون آوردن لباس کثیف و سپس پوشیدن بهترین لباس‌های خوشبو و ارزشمند و آزاد شدن از قید و بندهای سنگین است. سپس امام سخنان خود را چنین ادامه می‌دهد: همین مرگ، برای افراد کافر مانند کندن لباسهای فاخر و پوشیدن لباسهای آلوده و خشن و خروج از منزل‌های دل‌نشین و حرکت به منزل‌های وحشتناک است. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: مرگ همان خوابی است که هر شب به سراغ شما می‌آید، لیکن مدتش طولانی است. البته نظر مبارک امام مسأله مرگ و برزخ است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: مردن برای مؤمن همچون بو کردن بهترین بویدنی‌ها است و برای کافر همچون نیش عقرب‌ها و افعی‌ها است.

چرا از مرگ می‌ترسیم؟

ترس می‌تواند ریشه‌های گوناگونی داشته باشد، که با بیان يك مثال، موارد آن را بیان می‌کنیم: در دیدگاه اسلام دنیا محل عبور است و انسان عابر و اموال دنیا وسیله می‌باشد، و ترس از مرگ همانند ترس يك راننده در شرایط مختلف است:

۱- گاهی راننده می‌ترسد، چون می‌بیند ماشین او در آستانه سقوط و رو به نابود شدن است. افرادی که ایمان به معاد ندارند و مردن را نیست شدن می‌دانند، باید از مرگ هم بترسند چون مرگ در چشم آنها يك نوع سقوط و نابودی است.

۲- گاهی راننده‌ای که ماشین خود را با خون دل تهیه کرده و علاقه زیادی به آن دارد، می‌ترسد که مبادا کسی وسیله او را بگیرد و از تصور جدایی آن رنج می‌برد و خیال می‌کند بهتر از این ماشین چیز دیگری نیست. کسانی که علاقه زیادی به دنیا دارند، جدایی آنها از دنیا بزرگ‌ترین شکنجه است، ولی اگر انسان در دنیا زاهد باشد و نسبت به آن دل‌بستگی و وابستگی نداشته باشد، مردن و جدا شدن از آن برای او آسان و راحت و بدون ترس است. شخصی از امام حسن علیه السلام کرد امام

جواب داد: «إِنَّكُمْ آخِرْتُمْ آخِرْتُمْ وَعَمَّرْتُمْ دُنْيَاكُمْ فَأَنْتُمْ تَكْرَهُونَ النَّقْلَةَ مِنَ الْعُمَرَانِ إِلَى الْخَرَابِ» (بحارالانوار/ج ۶ ص ۱۲۹) شما تمام کوشش خود را صرف آبادی دنیای خود کرده‌اید و برای آخرت کار نیکی انجام نداده‌اید و به همین خاطر از مرگ می‌ترسید که از جای آباد به جای خراب منتقل می‌شوید.

حسن عاقبت و سوء عاقبت:

یکی از بحث‌هایی که سزاوار است مورد بررسی قرار گیرد، «مسأله حسن عاقبت و سوء عاقبت» است که چون در منابع اسلامی در این باره توجه خاصی شده است حضرت علی علیه السلام فرمود: **حقیقت سعادت** این است که کار انسان به سعادت پایان پذیرد و **حقیقت شقاوت** و بدبختی به آن است که پایان کار انسان شقاوت و بدبختی باشد. لذا همواره اولیای خدا از عاقبت و سرانجام خود ترس داشته و از خداوند سعادت و حسن عاقبت را درخواست می‌کردند. حدود سی سال قبل از شهادت حضرت علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه وآله مشغول خطبه درباره اهمیت ماه رمضان بودند، خبر شهادت علی علیه السلام را اعلام فرمودند، لیکن حضرت علی علیه السلام به جای اینکه بپرسد قاتل کیست؟ هدفش چیست؟ چگونه و چرا و چه وقت شهید می‌شوم؟ پرسید: یا رسول الله! آیا لحظه مرگ و شهادت، در ایمان و دین ثابت قدم و در سلامتی فکری و ایمانی خواهم بود؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله بشارت داد: بله، آن هنگام در سلامتی از ایمان خواهی بود. (المراقبات/خطبه شعبانیه) از الطاف خدا نسبت به مؤمنان این است که در لحظه مرگ - که به فرموده امام صادق علیه السلام شیطان از هر سو برای ایجاد شک و گرفتن ایمان مؤمنان تلاش می‌کند. (نورالثقلین/ج ۲ ص ۵۴۰) - آنان را در دینداری پایدار و ثابت قدم نگاه می‌دارد. چنانکه قرآن می‌فرماید: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ» (ابراهیم/۲۷)

عوامل بدعاقبتی انسان:

با دقت و جستجو در وضع افراد بد عاقبت می‌توان علت شقاوت و بدعاقبتی آنان را پیدا کرد:

۱- تکبر

۲- حب دنیا

۳- گناه

۴- عمیق نبودن باورها و اعتقادات.

وجود عالم برزخ:

قرآن در این باره می‌فرماید: «وَمِن وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (مؤمنون/۱۰۰) و از پی آنان تا روزی که مبعوث شوند، فاصله‌ای (برزخ) است. مراد از عالم برزخ، عالم قبر است، عالمی که انسان در آن يك نوع زندگی خاصی تا قیامت دارد.

از چه می‌پرسند؟

امام زین العابدین علیه السلام در هر جمعه که در مسجدالنبی مردم را موعظه می‌فرمود، ضمن بیانانشان مواردی را که انسان در قبر مورد سؤال قرار می‌گیرد برشمرد و به مردم هشدار می‌دادند. از جمله: ۱- اولین سؤال آن دو فرشته «نکیر و منکر» این است که آیا خدا را پرستش می‌کردی یا مشرک بودی؟ ۲- از پیامبر صلی الله علیه وآله و مکتب و دین و کتاب سؤال می‌کنند. ۳- از رهبری و ولایت می‌پرسند که کدام رهبر (حق یا باطل) را تقویت و یا تضعیف می‌کردی؟ ۴- از عمر می‌پرسند که در چه راهی صرف کردی؟ ۵- از مال و درآمدها می‌پرسند که از چه راهی بدست آوردی و در چه راهی مصرف نمودی؟

حسابگر کیست؟

اما در اینکه چه کس و با چه کسانی در قیامت انسان را مورد محاسبه قرار می‌دهند و اعمال او را بررسی می‌نمایند؟ با توجه به آیات و روایات می‌گوییم:

الف: خداوند:

در قیامت حسابگر خداوند است، خدای عالم و عادل و عزیز که به احدی ظلم نمی‌کند و حساب او از هر حسابگر دیگری کفایت می‌کند. «وَكَفَىٰ يٰنَا حَاسِبِينَ» (انبیاء/۴۷)

ب: رهبران امت:

امام صادق علیه السلام فرمود: در روز قیامت خداوند متعال حساب شیعیان ما را به خودما واگذار می‌کند.

ج: وجدان انسان:

یکی دیگر از محاسبه‌گران در قیامت، وجدان انسان است، چنانکه قرآن می‌فرماید: «كَفَىٰ يَنْفِسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» (اسراء/۱۴) امروز وجدان شما برای حسابگری خودتان کافی است.

شهادت و گواهی شاهدان :

یکی از مسائل مهم در قیامت وجود گواهان مختلف و متعدّد است، چنانکه قرآن می‌فرماید: «يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» روزی که تمام شاهدان برپا می‌خیزند. گرچه خداوند نیازی به هیچ شاهدهی ندارد، ولی انسان دارای چنان خصلتی است که هر چه حضور ناظران و شاهدان را بیشتر احساس کند، در تربیت و تقوای او مهم‌تر و مؤثرتر است. برای نمونه به داستان زیر توجه کنید: روزی جناب «عقیل»، برادر بزرگتر حضرت علی‌علیه السلام خدمت حضرت رسید و تقاضای سهم بیشتری از بیت‌المال را نمود، حضرت دست او را گرفت و به نماز جمعه برد و آن جمعیت انبوه را به عقیل نشان داد و سپس فرمود: از بیت‌المال سهم بیشتری دادن به تو، یعنی دزدیدن از حق همه این مردم! عقیل با نگاهی به آن جمعیت، از درخواست خود پشیمان شد و برگشت. آری، حضور و نظارت مردم و تعداد گواهان و شاهدان هر چه بیشتر باشد، احساس شرمندگی انسان زیادتیر می‌شود و قهرآ همت بیشتری برای کنترل خود نشان می‌دهد، چون گاهی ممکن است انسان در تنهایی کاری را انجام دهد که در جمع و حضور شاهدان به هیچ وجه حاضر به مطرح کردن آن نیز نباشد.

شاهدان در قیامت:

از آیات و روایات استفاده می‌شود که در صحنه قیامت و در دادگاه عدل الهی، حضور شاهدان قطعی و حتمی است، اما این شاهدان چه کسانی هستند؟ در این مبحث با توجه به آیات قرآن اشاره‌ای به آنها می‌کنیم.

۱- خداوند

در قرآن می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (حج/۱۷) همانا خداوند بر همه چیز گواه است.

۲- انبیا

یکی از گواهان دیگر در قیامت، پیامبران بزرگوار هستند. قرآن می‌فرماید: «وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَوْلًا شَهِيدًا» (نساء/۴۱) ما تو را در قیامت در حالی که شاهد و گواه مردم هستی، حاضر می‌کنیم.

۳- امامان معصوم‌علیهم السلام

در قرآن می‌خوانیم: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (بقره/۱۴۳) و بدین گونه ما شما را یک امت معتدل و میانه قرار دادیم تا شاهد بر مردم باشید و رسول خدا هم بر شما شاهد باشد.

۴- فرشتگان

در قرآن می‌خوانیم: «وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ» (ق/۲۱) روز قیامت هر انسانی در پیشگاه عدل الهی حاضر می‌شود، در حالی که در کنار او هم فرشته‌ای است که او را به محشر سوق می‌دهد و همچنین فرشته‌ای است که شاهد کارهای انجام شده اوست. (المیزان/ج ۱۸ ص ۳۷۹) فرشتگانی که در قیامت گواه بر اعمال انسانند، ممکن است همان گروه از مأمورانی باشند که در دنیا همراه ما بوده و اعمال ما را ضبط می‌نمودند و ممکن است سایر فرشتگان باشند.

۵- زمین

قرآن می‌فرماید: «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا» (زلزال/۴) زمین در قیامت خبرهایش را بازگو می‌کند.

۶- وجدان

یکی از شاهدان در آن روز، عقل و وجدان بیدار شده انسان است. در قرآن آیات بسیاری آمده که بارها انسان با کمال صراحت به گناه و انحراف خود اقرار می‌کند، اقراری از عمق جان و از تمام وجود، اقراری که شاید از اقرار هر شاهدهی پرسوز و گدازتر باشد. جالب اینکه در آن روز خداوند نیز وجدان را قاضی قرار می‌دهد و به انسان خطاب می‌فرماید: «إِنَّكَ كَفَىٰ يَنْفِسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» (اسراء/۱۴) نامه عمل خود را بخوان، امروز روح و روان تو برای اینکه علیه تو گواهی دهند، کافی است.

۷- اعضای بدن

یکی از شاهدیها در قیامت، اعضای بدن (دست و پا و پوست و زبان) هستند. قرآن می‌فرماید: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (نور/۲۴) روزی که زبان و دست و پاهای مردم بر آنان گواهی می‌دهند. و گاهی بر دهان

مهر خورده و تنها دست و پاها سخن می‌گویند، «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (یس/۶۵) روزی که بر لب‌های آنان مهر می‌زنیم و تنها دست آنان با ما حرف می‌زند و پاهایشان گواهی می‌دهند که در دنیا به کجاها رفتند و چه کارها کردند.

۸- زمان

حضرت علی علیه السلام فرمود: هیچ روزی بر انسان نمی‌گذرد مگر آنکه آن روز به انسان هشدار می‌دهد که من امروز برای تو روز جدیدی هستم و گواه کارهایی خواهم بود که امروز انجام می‌دهی و در روز قیامت به آنها شهادت خواهم داد، بنابراین سعی کن که از این روز استفاده کامل کرده و اعمالی را در راه سعادت ابدی خودت انجام دهی.

۹- اعمال

«يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا» (آل عمران/۲۰) روزی که هر کس آنچه کار نیک انجام داده در برابر خود حاضر می‌بیند.

سوال:

۱- دیدگاه ادیان الهی و مکتب‌های مادی درباره آینده انسان و جهان؟

۲- نمونه‌هایی از چگونگی اثبات معاد را بیان فرمایید:

۳- چرا باید معاد وجود داشته باشد؟

۴- نقش‌های ایمان به معاد چیست؟

۵- انگیزه‌های انکار معاد چیست؟

۶- شاهدان قیامت چه کسانی هستند؟

منبع:

برگرفته از کتاب اصول عقائد حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای محسن قرائتی .

سرفصل موضوعات فقهی :

۱- تقلید

۲- مطهرات

۳- نجاسات

۴- غسل‌های واجب

۵- کیفیت غسل ، وضو و تیمم

۶- نمازهای واجب

۷- واجبات نماز

۸- مبطلات نماز

۹- ارکان نماز

۱۰- نماز مسافر

۱۱- نماز جماعت

۱۲- کلیات خمس (به جزئیات آن پرداخته نمی شود)

۱۳- روزه و زکات فطره

۱۴- امر به معروف و نهی از منکر

۱۵- احکام روابط مرد و زن

منبع:

رساله عملیه مرجع تقلید داوطلب .